

تبیین تاریخ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی*

کریستوفر لوید**

ترجمه حسینعلی نوذری

مسئله بنیادینی که در گفتار حاضر مورد توجه قرار گرفته است چگونگی تکامل تبیین‌های مربوط به تاریخ ساختارهای اقتصادی و اجتماعی است. در بدو امر، این مهم مستلزم بررسی اختلاف‌های جدی فلسفی و روش‌شناختی موجود بین کارورزان این رشته است و همینطور نشان دادن اینکه چگونه می‌توان به اجتماعی‌عقلانی در خصوص روند پیشرفت و سیر فعالیت این حوزه با رشته رسید. گفتار حاضر به بررسی و طرح رؤوس کلی مسائل عام روش‌شناسی‌های تاریخ اجتماعی-ساختاری می‌پردازد و اینکه چگونه می‌توانیم در جهت حل این مسایل حرکت کنیم. موضوعات بسیاری در اینجا طرح شده‌اند، لیکن تنها معدودی از آنها به طور جامع و دقیق مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. علاوه بر این، در گفتار حاضر ضمن طرح مسایل سعی شد تا هر مسئله در بستر کلی خود و در ارتباط با مسایل دیگر قرار گیرد. لیکن به دلیل طولانی بودن این مقاله، ادامه آن در شماره بعدی خواهد آمد. گفتنی است در بخش دوم این مقاله سرفصلها و عناوین زیر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند: اهمیت خط‌مشی واقع‌گرایانه برای علوم اجتماعی؛ وقایع، کنشها و ساختارها در متافیزیک دنیای اجتماعی؛ نحل‌های عمده هستی‌شناسی اجتماعی؛ مفاهیم جامعه‌شناختی عام؛ معضل کلان-خرد؛ سه روش‌شناسی تبدیل برای تبیین ساختاری؛ تاریخ مبتنی بر حوادث (تاریخ واقعه‌نگاری) و تاریخ ساختاری؛ معضلات تاریخ ساختاری؛ تبیین علی؛ دقت و جامعیت مفهومی و نظری؛ کارایی و کفایت مفهومی و نظری، و...

*. مقاله حاضر ترجمه‌ای است از:

Christopher Lloyd, "Explaining the History of Economic and Social Structure", C. Lloyd (ed), *"The Structures of History"*, (Oxford: Basil Blackwell, 1996 ch. 1, pp. 11-65

** کریستوفر لوید، نویسنده مقاله حاضر، اسناد تاریخ اقتصادی و اجتماعی دانشگاه نیوانگلند است و مطالعات و پژوهشهای گسترده و عمیقی در زمینه فلسفه تاریخ، روش‌شناسی تاریخی، تاریخ نظری، تاریخ اجتماعی و اقتصادی انجام داده است. همچنین مقالات متعددی در نشریات معتبر آمریکا و اروپا درباره رویکردهای تاریخ‌نگاری و روش‌شناسی تاریخ ساختاری و ارتباط و تأثیر آنها بر علوم اجتماعی و انسانی به چاپ رسانده است. از تازه‌ترین آثار وی می‌توان به دو کتاب «تبیین در تاریخ اجتماعی» و «ساختارهای تاریخ» اشاره نمود.

نخستین رویکردها در نگارش تاریخ اقتصادی و اجتماعی

نگارش تاریخ نظامهای اقتصادی و اجتماعی در غرب محصول عصر روشنگری قرن هیجدهم و به ویژه محصول آگاهی اروپائیان از تفاوت‌های موجود بین سازمانهای اجتماعی و ثروت مادی دولتهای اروپایی و ملل آمریکا، آفریقا و آسیاست. کتاب علم جدید^۱ (۱۷۲۵) اثر جیان باتیستا ویکو را به واقع می‌توان اثری جدید در اندیشه غرب دانست، زیرا قصد وی تئوریزه کردن، توصیف، و تبیین تاریخ کل ملل و اشکال مختلف سازمانهای اجتماعی آنان بود. لیکن حتی این اثر جدید و رادیکال نیز در فلسفه تجربی قرن پیشین هابس و لاک، و در گرایش عصر روشنگری مبنی بر تلقی از انسان به عنوان معیار تمام امور ریشه داشت. تفسیرهای هابس و لاک، درباره دستاوردهای مادی انسانهای «بدوی» نیز بر نویسندگان بعدی، به ویژه اسمیت و تورگو تأثیر سازنده‌ای داشت.^۲

البته در میان اسلاف این نویسندگان حداقل یک مورد بسیار مهم غیر غربی دیده می‌شود: او ابن خلدون نویسنده و مورخ قرن چهاردهم اهل مغرب [اهل تونس] است، که اثر بسیار مهم و عظیم تاریخ ساختاری وی یعنی کتاب مقدمه تا قرن نوزدهم برای جریان اندیشه غربی ناشناخته مانده بود، و تنها در سالهای دهه ۱۹۶۰ بود که با تحسین و تمجید شایانی روبه‌رو گردید. اکنون روشن است که این اثر عظیم درباره مبانی تمدن و جامعه اسلامی نخستین تلاش یا اقدام شناخته شده در نگارش اثری نظری و تجربی راجع به تاریخ ساختاری است.^۳

از اوایل قرن هفدهم در انگلستان و فرانسه آراء و ایده‌های نظام‌مندی درباره اقتصاد به مثابه قلمرو عمل نسبتاً مستقل در حال سر برآوردن بود. این آراء و عقاید معمولاً بر نقش تجارت و بازرگانی در افزایش ثروت جامعه تأکید داشتند. ملاحظه اهمیت تجارت و بازرگانی در مقابل کشاورزی و همچنین ظهور تولیدات صنعتی، همراه با نظریه تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی میان افراد سبب نگارش نخستین آثار نظام‌مند درباره

1. Giambattista Vico, "The New Science" (1744), tr. T.G. Bergin & M.H. Fisch, (Ithaca: Cornell University Press.1988)

2. R. Meek, "Social Science and the Ignoble Savage", (Cambridge: CUP.1976). chs 1 & 2.

3. Ibn Khaldun. "The Muqaddimah: An Introduction to History", tr. . Rosenthal, 3 Vols, (London: Routledge, 1958).

همچنین برای بحث‌های روشنگری که در این زمینه صورت گرفته است، نک:

- Y. Lacoste, "Ibn Khaldun: The Birth of History and the Past of the Third World," (London: Verso, 1984)

- Ernest Gellner, "Muslim Society" (Cambridge: CUP. 1981), ch. 1

تاریخ نظامهای اقتصادی و جامعه‌شناسی تاریخی در اواسط قرن هجدهم شد. به عبارت دیگر شروع توسعه سریع اقتصادی و فراهم شدن زمینه‌های آزادی اقتصادی و سیاسی افراد به ظهور سریع اندیشه‌ها و تفکراتی درباره تحول اقتصادی و اجتماعی در فرانسه و انگلیس کمک کرد. همانطور که بعدها کارل مارکس اظهار نمود، از آنجا که در جوامع پیشین امکان تکامل فرد یا جامعه وجود نداشت لذا پژوهشی نیز در باب منشأ و علل ثروت ملل صورت نمی‌گرفت.^۴ مهمترین کسی که به ارائه نخستین پیکره عمومی تحقیق در باب تاریخ منشأ و علل ثروت (یعنی درباره چیزی که امروزه آن را توسعه اقتصادی می‌نامیم) اقدام نمود، آدام اسمیت بود، که کار خطیر خود را از اوایل دهه ۱۷۵۰ شروع کرده بود. دیگر اعضای مکتب تاریخی اسکاتلند، به ویژه جان میلار^۵ و آدام فرگوسن^۶ نیز در بسط و توسعه مطالعات مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی درباره تحولات اقتصادی و اجتماعی براساس نظریه مراحل چهارگانه تکامل تاریخ اقتصادی سهمیم بودند، البته این قبیل مطالعات هنوز در مراحل جنینی خود بسر می‌برد.^۷

تقریباً در همین ایام یا حتی کمی پیش از آنکه رویکرد مکتب اسکاتلند ارائه شود، جریان‌ات موازی و مشابهی نیز در فرانسه، به خصوص از سوی ای. آر. جی. تورگو شروع شده بود. تورگو متأثر از کتاب «روح‌القوانین» (۱۷۴۸) مونتسکیو بود. گرچه مونتسکیو شخصاً کاری در زمینه تاریخ ساختاری صورت نداده بود، لیکن به پیگیری و بررسی در زمینه‌ای پرداخت که امروزه ما آن را خاستگاههای اجتماعی-سیاسی نظامهای حقوقی می‌نامیم. تورگو نظریه‌ای در باب مراحل تکامل اقتصادی ارائه نمود که شبیه نظریه اعضای مکتب اسکاتلند بود.^۸

ظهور و پیدایش این اشکال از اقتصاد سیاسی تاریخی و جامعه‌شناسی تاریخی در انگلستان و فرانسه طی نیمه دوم قرن هجدهم در برابر زمینه نسبتاً سریع تحولات اقتصادی و اجتماعی در مناطق معین، در آلمان همتایی پیدا نکرد، به عبارت دیگر در آلمان در این زمینه‌ها کار چندانی صورت نگرفت، بلکه در عوض نظریه تاریخ جهانی و کار در راستای این نظریه وجه غالب را در این کشور دارا بود.^۹ این نوع (ژانره)

4. K. Marx, "Grundrisse". (1857-8) tr. M. Nicolaus, (Harmondsworth: Penguin, 1973), p. 487.

5. John Millar

6. Adam Ferguson

۷. نگاه کنید به بحثهای عالی درباره «اسمیت و مکتب اسکاتلند» در کتاب میک (Meek).

۸. درباره تورگو، نگاه کنید به کتاب میک، و کتاب:

P. Groenewegen, "Turgot, Beccaria and Smith" in P. Groenewegen & J. Halevi (eds). "Altro Polo: Italian Economics Past and Present". (Sydney: University of Sydney, 1983).

9. See H. Butterfield, "Man on His Past", (Cambridge: CUP, 1969), ch.2, and F. Von Schiller, "The Nature and Value of Universal History" (1789) in "History and Theory", 11, 1972.

آرمان‌گرایانه و عقل‌گرایانه از اوایل قرن نوزدهم در سراسر اروپا به گونه‌ای فزاینده عمل و به کار بسته می‌شد، و بر آن بود تا کلی سرگذشت ملل، امپراتوریها، و دولتها را (به جای ساختارهای تاریخی نظامهای اقتصادی و جوامع و نوآوریها و خلاقیت‌های اقتصادی افراد) از قرون باستان تا عصر جدید بازگو کند. کانت و هگل سهم به سزایی در این میان بر عهده داشتند و این جریان در آلمان در آثار ویلهلم فن رانکه به اوج اعتلای خود رسید. وی منادی و پیشرو تاریخ عمومی آکادمیک مدرنی بود که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان کاملاً نهادینه شده و جاافتاده بود.^{۱۰}

اسمیت بین رویکرد تاریخی و کل‌گرایانه مکتب اسکاتلند به اقتصاد و جامعه و رویکرد انتزاعی، فردگرایانه و غیرتاریخی مکتب اقتصاد کلاسیک یوتیلیتاریستی پیوند ایجاد می‌کند. به موازات تکامل «علم اقتصاد» به خصوص در انگلستان و اطریش از سوی ریکاردو و میلز، اقتصاد به گونه‌ای فزاینده از کلیت اجتماعی و از تاریخ گذشته خود جدا شده بود.^{۱۱} اواخر سده نوزدهم مکتب مارژینالیسم منگر،^{۱۲} جیونز،^{۱۳} والراس^{۱۴} و مارشال، فرایند انتزاع، مکتب قیاسی، و مکتب غیر تاریخ‌گرایی (عدم اصالت تاریخ) را تکمیل کرده بود. از این مرحله به بعد جریان عمده اقتصاد نظری از تاریخ، جامعه‌شناسی و سیاست جدا شد و بعدها صراحتاً بر پایه مفاهیم و نظرات معرفت‌شناختی تجربه‌گرایی منطقی (قانونمند، قیاسی، و تقلیل‌گرا) تدوین و استوار گردید. لیکن از سالهای دهه ۱۹۵۰ به بعد مکتب مورخین اقتصادی «جدید»ی در آمریکا پیدا شد که با به خدمت گرفتن نظریه کلاسیک، و در معارضه با تاریخ اقتصادی رسمی‌تر، استقرایی‌تر و «قدیمی‌تر» آن ایام، به تحلیلهای اقتصادی کمی، تاریخی، واپس‌نگر (معطوف حال) روی آورد.

ضمناً در اوایل سده نوزدهم سن سیمون و کنت در فرانسه نیز تلاشهایی جدی برای یافتن رویکرد جامع فلسفی تازه‌ای به جامعه و تاریخ آن صورت دادند. اهداف آنان، هر کدام تا حدودی به سبکی مشابه با دیگری، عبارت بود از ترکیب مفاهیم فلسفی پوزیتیویستی خود با توانمندیهای تفکر علمی طبیعی و قدرت طبقه صنعتی جدید به منظور بنای یک نظم نوین جهانی تحت حاکمیت قوانین اجتماعی توسعه که فکر می‌کردند آن را کشف کرده‌اند. کنت به ویژه در فکر آن بود تا قوانین مفروض تکاملی اندامور اجتماعی را مطرح سازد. لذا با ترکیب «پوزیتیویسم» و «جامعه‌شناسی» (دو اصطلاح ابداعی وی) نخستین تعبیر جامع درباره جامعه‌شناسی تاریخی ایجاد شد. آمیزه جدید،

10. Cf. Butterfield. Ibid.

11. see D.C. Coleman, "History and the Economic Past", (Oxford, OUP 1987) ch. 3.

12. Menger

13. Jevons

14. Walras

نه بر الگویی تجربی یا نظریه ساختار اجتماعی بلکه بر مفهومی کل‌گرا و پیشینی از جامعه استوار بود. جامعه‌ای که مفروضاً بر اساس «قوانین» تکاملی، مراحل مختلف را پشت سر می‌گذاشت، قوانینی که می‌شد به کمک روش «علمی» مشاهده آنها را کشف نمود. کنت خود را به پژوهش تجربی به معنای مدرن کلمه مقید و متعهد نساخت، لیکن تأثیر عمیقی بر روند بعدی اندیشه اجتماعی اروپا به جای گذاشت.^{۱۵}

مکتب تاریخی اقتصاددانان آلمانی، که کار خود را از سالهای دهه ۱۸۴۰ شروع کرده بود، تا حدود زیادی متأثر از پویش پوزیتیویستی برای یافتن قوانین تکامل تاریخی بود. مکتب اقتصاد تاریخی آلمان مکتب فکری‌ای بود که به موازات و نیز در تضاد با مکتب اقتصاد غیرتاریخی، عقلگرا، و انتزاعی در حال رشد انگلیس و بعدها اطریش ظهور و توسعه یافت. از زمان مکتب اسکاتلند در یک قرن پیش، این نخستین مکتب واقعی آراء و اندیشه‌های تاریخی - اجتماعی - اقتصادی بود و نشانه توسعه چشمگیر در اندیشه اجتماعی مدرن بشمار می‌رفت. مکتب منسجم و یکدستی از آراء، مبتنی بر یک سری مفاهیم کلان اساسی، الزامهای معرفت‌شناختی، و همینطور وفاداریها و تعهدات نهادینه شده شخصی. از اواسط قرن نوزدهم موارد بسیار دیگری نیز بوده است.

پدیده مکتبها بیشتر مرهون تأثیرات بیرونی (اجتماعی-فرهنگی) بر روند توسعه علوم نخستین^{۱۶} و دیگر حوزه‌های آکادمیک است تا مدیون تأثیرات درونی (منطقی و مفهومی). به تصریح پی‌یر بوردو^{۱۷} حوزه‌های تحقیق، عرصه‌هایی هستند که در آن تلاش برای تأیید و به رسمیت شناخته شدن از سوی هم‌تایان صورت می‌گیرد.^{۱۸} تا زمانی که علوم هنوز به مرحله بلوغ و تکامل خود نرسیده‌اند، این مبارزه و تلاش در قالب تضادهای بین گروههای اجتماعی ظاهر می‌شود، که هر کدام برای خود رهبران و پیروانی دارند. معذک هنوز امکان رشد و پیشرفت در آن حوزه بر حسب میزان مشارکت یا سهم آن در افزایش و ارتقاء سطح دانش وجود دارد. به نظر می‌رسد تاریخ علوم طبیعی در قرن نوزدهم مؤید این نکته باشد؛ زیرا این علوم نیز شاخصه‌های مکاتبی را به همراه داشتند

۱۵. در خصوص اندیشه‌ها و تأثیر سن سیمون و کنت نک:

- G.G. Iggers(ed.), "The Doctrine of Saint - Simon: An Exposition, First year 1828 - 1829", (N.Y.: Schocken Books, 1972).

- A. Comte, "The Essential Comte," ed. S. Andreski, tr. M. Clarke. (London: Croom Helm. 1974).

- F.E. Manuel, "The Prophets of Paris", (Cambridge: Harvard University Press. 1962).

16. proto-science

17. Pierre Bourdieu

18. P. Bourdieu, "The Specificity of the Scientific Field and the Social Conditions of the Progress of Reason", *Social Science Information*, 14, 1975; and "The Genesis of the Concepts of *Habitus* and of *Field*", *Sociocriticism*, no. 2, 1985.

که از دل آنها وفاق و اجماع بین مکاتب، عرصه‌های واحد، پیشرفت علمی، و همپای با آن افول قدرت و نفاذ مکاتب در اواخر قرن بیستم سر بر آوردند.

مکتب اقتصاد تاریخی آلمان، همانند بسیاری مکاتب تاریخی دیگر، دارای مبانی ایدئولوژیک و نظری خاص خود بود.^{۱۹} اعضا و پیروان این مکتب، همانند مرکانتیلیستهای اولیه، به افزایش سلامت و ثروت کلی ملت علاقمند بودند. این امر مستلزم مطالعه تجربی تاریخ، شخصیت، و شرایط اختصاصی هر ملت بود، اما در چارچوب نظریه‌ای عام درباره مراحل رشد و تکامل تاریخی هر ملت. نویسندگانی چون راشتر^{۲۰}، نایز^{۲۱} و هیلدبرند^{۲۲} در دهه ۱۸۴۰، و پس از آن بوختر^{۲۳} و اشمولر^{۲۴} نظریه‌هایی درباره مراحل تکاملی توسعه اقتصادی پیشنهاد کردند که یادآور نظریه پیروان مکتب اسکاتلند در تقریباً یک سده پیش بود.^{*} اقتصاددانان تاریخی (مکتب اقتصاد تاریخی) آلمان از طریق باشگاه سیاست اجتماعی^{۲۵} تأثیر نیرومندی بر روند رشد و تکامل ناسیونالیسم، سیاستهای اقتصادی و اجتماعی، و اندیشه اجتماعی به طور عام، به جای نهادند. گوستاو اشمولر، یکی از اعضای مکتب جوانتر در دهه ۱۸۸۰، با حمله به سرشت قیاسی و انتزاعی مکتب اقتصاد مارژینالیستی کارل مینگر، جرقه منازعات روش‌شناختی^{۲۶} را برافروخت. کارل مارکس یکی از نخستین منتقدان مکتب تاریخی بود، به خاطر چیزی که آن را شکست و ناکامی اعضا و پیروان این مکتب در فهم و درک ساختار و پویاییهای شیوه تولید سرمایه‌داری می‌دانست،^{۲۷} و ماکس وبر نیز که تا حدودی تحت تأثیر رویکرد این مکتب بار آمده بود، نخستین پژوهشهای خود را تحت نظارت «باشگاه» صورت داد، گرچه روش‌شناسی شبه پوزیتیویستی و تکاملی آنان را قبول نداشت.^{۲۸}

۱۹. برای بحثی درباره مکتب تاریخی آلمان نک:

J.A. Schumpeter, "History of Economic Analysis", (Oxford: OUP, 1954) part IV, ch. 4.

20. Roscher

21. Knies

22. Hildebrand

23. Bücher

24. Schmoller

*. شومپتر در کتاب فوق بحثهای عالی درباره نظریه‌ها و کارهای آنان صورت داده است.

25. Verein für Social Politik 26. methodenstreit

27. Karl Marx, "Capital" 3 vols., (Moscow: Progress, 1971), and "Theories of Surplus Value", (Moscow: Progress, 1963-71).

۲۸. درباره رابطه وبر با مکتب تاریخی و «باشگاه» نگاه کنید به مقالات مندرج در بخش اول کتاب زیر:

- W. J. Mommsen & J. Osterhammel (eds), "Max Weber and his Contemporaries", (London: Hyman, 1987)

در خصوص منازعات روش‌شناختی نگاه کنید به کتاب «تاریخ تحلیل اقتصادی» شومپتر (پانوش ۱۹) و

در مقایسه با مکتب اقتصاد تاریخی که تأثیر نیرومندی در آلمان به جای گذاشت و رسماً پذیرفته شده بود، مارکس و انگلس در بخش اعظم حیات خود مطروودین در حاشیه قرار گرفته‌ای بودند که به جز یادداشتهای پراکنده سیاسی و مقالات ژورنالیستی آنان، بیشتر آثارشان صرفاً برای شمار معدودی از انقلابیون شناخته شده بودند. تنها از اواخر دهه ۱۸۷۰ و با ظهور حزب سوسیال دمکراتیک آلمان بود که آراء و عقاید اجتماعی، اقتصادی و تاریخی این دو متفکر رواج گسترده‌ای یافت. ولی حتی در آن ایام نیز آراء و افکارشان به درستی فهم نشده بود. آثار و نوشته‌های تاریخی ساختاری آنان بیانگر روایتی پیراسته‌تر و فلسفی‌تر درباره نظریه ماتریالیستی تاریخ بود که تا آن موقع ارائه شده بود. مارکس و انگلس در رویکرد خود به مسئله خاستگاه و ماهیت سرمایه‌داری مدرن و موارد پیش از آن، به ویژه از اندیشه‌های هگل و دیالکتیک تاریخ جهان، اقتصاد سیاسی آدام اسمیت، و مورخان جوامع باستان نظیر نیبور^{۲۹} و ماین^{۳۰} متأثر بودند. آنان تجربه‌گرایی (امپیریسم)، کل‌گرایی^{۳۱}، و نظریات مربوط به تکامل تدریجی در روند تحول تاریخی را قبول نداشتند و از چیزی دفاع می‌کردند که امروز آن را هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی اجتماعی می‌خوانیم.^{۳۲} اهمیت این شالوده فلسفی در این بود که مبنای کار مارکس و انگلس در ارائه نخستین نظریه جامع و کامل درباره ساختار اجتماعی و پویایی‌های درونی آن، رابطه آن با تحولات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و حقوقی بر مصالح و ستونهای این شالوده فلسفی استوار بود. البته اشارات و شباهتهایی در نظریات آنان با نظریات ساختاری پیشین مثلاً در آثار میلار،^{۳۳} فرگوسن، سن سیمون و کنت به چشم می‌خورد، لیکن از نویسندگان پیشین ارزیابی جامع و دقیقی ارائه نداده بودند و همگی از شالوده تجربی مارکس و انگلس بی‌بهره بودند. مارکس و انگلس علناً با اتخاذ و حمایت از روش پژوهش تجربی دقیق درباره خاستگاههای واقعی و تاریخ عینی ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه بورژوازی، علناً تفکر مبتنی بر حدس و نظر را کنار گذاشتند.

در نیمه دوم قرن نوزدهم به جای ماتریالیسم (مادیگری) و رئالیسم (واقعگرایی)، دو

→ M. Weber, "Roscher and Knies: the Logical Problems of Historical Economics", tr. H.G. Oakes, (N.Y: Free Press, 1975)

_____ "The Methodology of the Social Sciences", tr. & ed. E. Shils and H.A. Finch, (N.Y. Free press, 1949). 29. Niebuhr

30. Maine

31. Holism

۳۲. درباره مارکس و انگلس به عنوان اندیشمندان واقعگرا نک:

- R. Bhaskar, "Philosophy and the Idea Of Freedom" (Oxford: Blackwell, 1991). section 2.

33. Millar

جریان تکامل‌گرایی و کل‌گرایی جریانات عمده غالب در تاریخ، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی انگلستان محسوب می‌شدند. نظریه عام تکامل - مبنی بر اینکه نظامها و هویتها از مراحل پست به عالی یا مراحل ساده به پیچیده سر بر می‌آورند - نظریه کهنی بود، لیکن از اوایل تا اواسط قرن نوزدهم در سطح وسیع و گسترده‌ای اعمال می‌شد، و جامعه را همچون یک موجود زنده کلی می‌دانست. شاید مهمترین جریاناتی که بیشترین تأثیر را بر جامعه‌شناسان تکامل‌گرای انگلیسی به جای گذاشتند - به ویژه بر اسپنسر، ماین، تایلر، و بعدها هابهاوس [Hobhouse]^{۳۴} - جریانات زیر باشند: مکتب پوزیتیویسم و ارگانیسیسم [انداموارگی] کنت، توسعه علوم زیست‌شناختی [بیولوژیک]، زمین‌شناسی لایل^{۳۵} و بعدها نظریه تکامل زیست‌شناختی داروین. لیکن، قطعاً داروین خود نیز متأثر از آراء و نظریات تکاملی پیشین در تاریخ، اقتصاد و جامعه‌شناسی، نظیر آراء مالتوس، بود. از اوایل قرن بیستم برخی از این جامعه‌شناسان تکامل‌گرا، رویکرد خود را «جامعه‌شناسی تاریخی» توصیف می‌کردند.^{۳۶}

همزمان با مکتب جامعه‌شناسی تاریخی تکامل‌گرا، مکتب منسجم و کاملاً یکپارچه اقتصاد تاریخی تکامل‌گرا نیز در انگلستان سر برآورد. همانند مکتب تاریخی آلمان، نویسندگان و متفکران این مکتب، به ویژه راجرز،^{۳۷} لزی،^{۳۸} توین‌بی،^{۳۹} آشلی،^{۴۰} کانینگهام،^{۴۱} هوینز^{۴۲} و آنوین [Unwin]^{۴۳} به اعتراض و واکنش در برابر موج انتزاع، فردگرایی، و قیاس‌گرایی مکتب تاریخی - اقتصادی کلاسیک و نئوکلاسیک برخاستند و در عوض رویکردی نسبی‌گرا، استقرایی و تاریخی برای تشریح و تبیین اقتصاد سیاسی پیشنهاد و ارائه کردند. این نویسندگان و مورخان تأثیر چندان پایداری بر اقتصاد نداشتند،

۳۴. بحث درباره مکتب جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی تکاملی انگلیس در آثار زیر صورت گرفته است:

- J.W. Burrow, "Evolution & Society" (Cambridge: CUP, 1966)

- S.K. Sanderson, "Social Evolutionism: A Critical History" (Oxford: Blackwell 1990), ch.2.

35. Lyell

۳۶. در خصوص جامعه‌شناسی تاریخی انگلیسی نک:

- J.A. Hall, "They Do Things Differently There, or the Contribution of British Historical Sociology", *British Journal of Sociology*, 40, 1989.

37. Rogers

38. Leslie

39. Toynbee

40. Ashley

41. Canningham

42. Hewins

۴۳. درباره اقتصاد تاریخی انگلیس نک:

- A. W. Coats, "The Historist Reaction in English Political Economy" *Economica*, 21, 1954

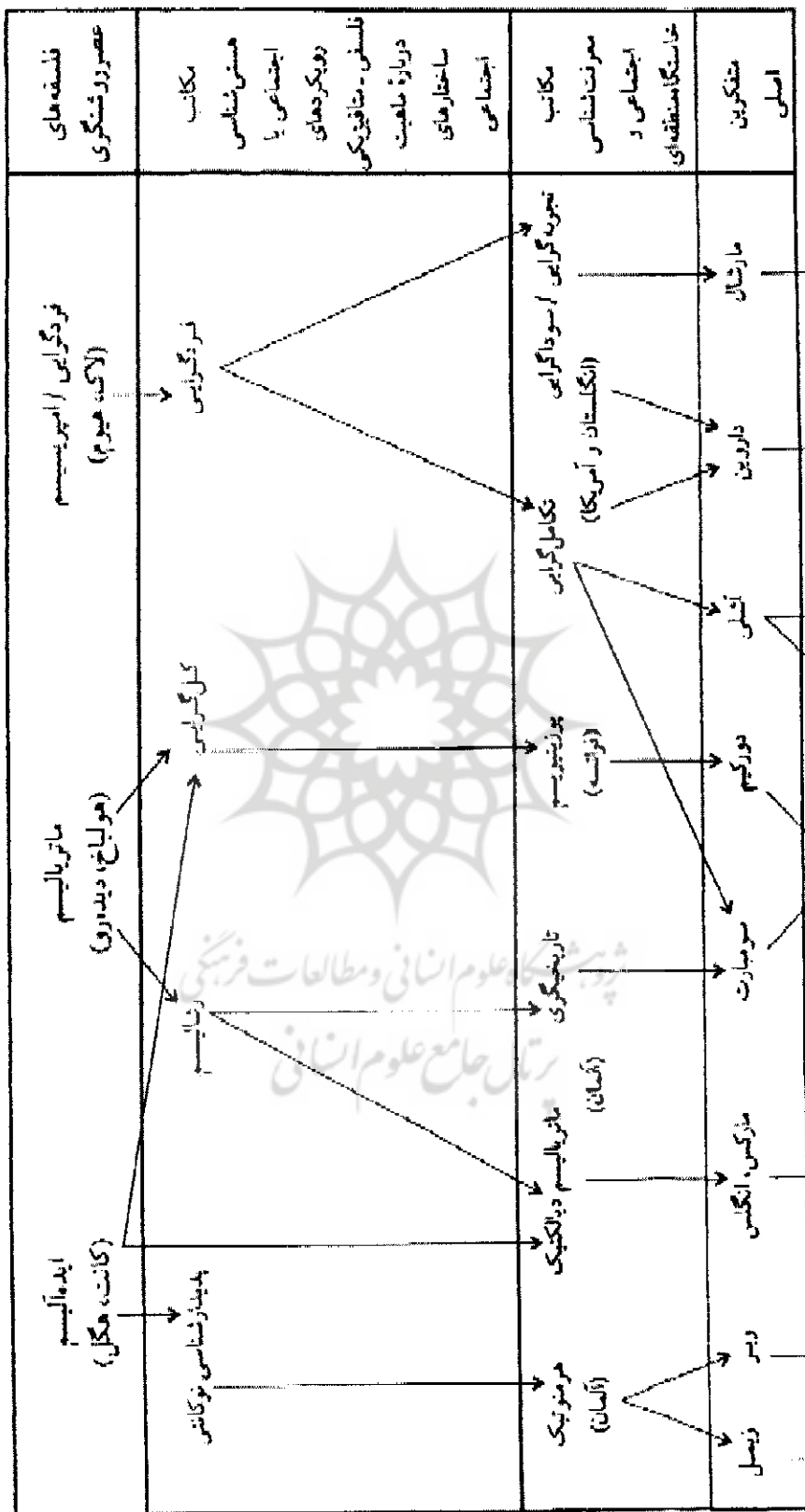
_____ , "Sociological Aspects of British Economic Thought (1880-1930)" *Journal of Political Economy*, 75, 1967.

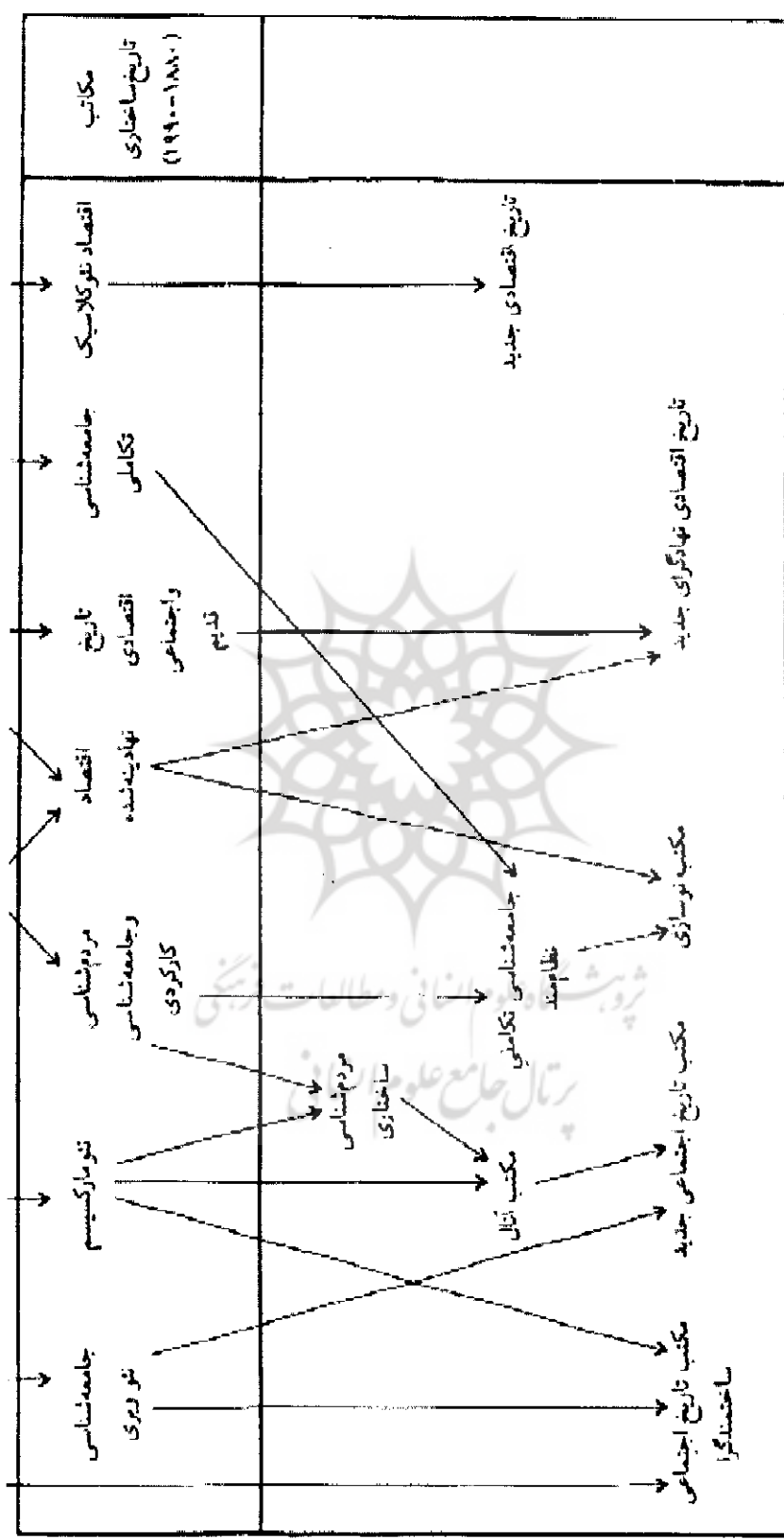
لیکن باعث شکل‌گیری و ظهور «رشته» جدید تاریخ اقتصادی شدند، که بعدها در دانشگاه‌های انگلیسی‌زبان به ویژه در انگلستان، استرالیا، آسیا و تا حدودی در آمریکای شمالی جا افتاد و شکل نهادهای پیدا کرد. تفکیکی که بین اقتصاد و تاریخ اقتصادی صورت گرفت ناشی از اختلاف عقیده بنیادین بر سر فلسفه و متدولوژی بود، انشاقی انتزاعی در برابر انشاقی تاریخی، که از چشم‌انداز و نگره اواخر قرن بیستم، در درازمدت بیشتر برای اقتصاد خطرناک بود تا برای تاریخ اقتصادی. نقاط ضعف تبیین اقتصادی را تا حدود زیادی می‌توان ناشی از عدم علاقه آن به نهادهای اجتماعی، نبود مشخصه‌های تاریخی در آن، و تلاش یا اقدام بی‌تناسب برخی از اقتصاددانان برای ایجاد علمی پوزیتیویستی درباره جامعه براساس الگوی جافتاده علم فیزیک دانست.

از اواخر قرن نوزدهم چهار رویکرد فلسفی یا متافیزیکی عمده درباره ماهیت ساختارهای اجتماعی پیدا شد، که کاربردها و استلزامهای اساسی برای بررسی پویایی‌ها، روند فعالیت و نیز تاریخ ساختارهای اجتماعی در بر داشتند. (در آن ایام هنوز تفکیک بین تاریخ و جامعه‌شناسی چندان برجسته و مشهود نشده بود). این چهار رویکرد عبارت بودند از فردگرایی، کل‌گرایی، واقع‌گرایی، و پدیدارشناسی. هر کدام از این چهار مکتب از نظر خاستگاه مکانی از جایگاه منطقه‌ای و ملی چندان منظم و دقیقی برخوردار نبودند، لیکن همانطور که در نمودار شماره ۱ نشان داده شده است، در جای خود دارای خاستگاه مکانی و نیز معرفت‌شناسی خاصی هستند. تفاوت‌های موجود در سطح ملی و منطقه‌ای را عمدتاً می‌توان ناشی از اثرات سنت‌های محلی عصر روشنگری دانست. روند توسعه و تکامل تاریخنگاری ساختاری در قرن بیستم تا سالهای دهه ۱۹۵۰، عمدتاً در راستای سه سنت ملی-زبانی عمده بود: سنت انگلیسی، سنت فرانسوی، و سنت آلمانی. از اوایل دهه ۱۹۶۰ به بعد نوعی ابهام و تیرگی پیدا شد، به طوری که در سالهای دهه ۱۹۷۰ این سنت‌های مشخص ملی تا حدود زیادی محو و ناپدید شده بودند.

در فرانسه امیل دورکیم شخصیت برجسته‌ای در آغاز قرن بود که تا چندین نسل بر علوم اجتماعی فرانسه تأثیر زیادی به جای نهاد بود. وی متأثر از آراء و اندیشه‌های سن‌سیمون و آگوست کنت بود و نوعی ارزیابی عینیت‌گرا و کارکردگرا (فانکسیونلیستی) درباره ساختار اجتماعی و رفتار اجتماعی ارائه داد. شاید وی بیش از هر فرد دیگر عامل نهادینه شدن و گسترش جامعه‌شناسی به عنوان یک علم مثبت نظری و تجربی جدید محسوب می‌شود. اصل کارکردگرایی وی، که در واقع نوعی داعیه غایت‌شناختی تبیینی درباره رابطه کنشها و ساختار است، در سطحی بسیار وسیع و گسترده از سوی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان قرن بیستم نظیر برانیسلاو مالینوفسکی، ای. آر. رادکلیف

نمودار (۱) - تاریخ تاریخنگاری ساختاری





براون و تالکوت پارسونز پذیرفته شده بود.^{۴۴} دورکیم همچنین یکی از تأثیرگذاران عمده بر جریان مردم‌شناسی ساختارگرایی لوی استروس و مکتب تاریخ ساختاری آنال بود. در آلمان احیای مجدد فلسفه کانتی در اواخر قرن نوزدهم توسط دیلتای، ویندلِبند، ریکرت، تأثیر نیرومندی بر روند توسعه و اشاعه تبیین‌های اجتماعی گذاشت. آثار مارکس وبر از ۱۹۰۳ به این طرف بیانگر تلاشی مؤثر برای استعلائی‌سازات روش‌شناسی بین پوزیتیویسم، نسبی‌گرایی، هرمنوتیک، و تاریخی‌گری است، که این امر به نوبه خود سبب ظهور مکتبی در جامعه‌شناسی شد که توانست تلفیق و پیوندی بین عینیت و ذهنیت، تحقیق علمی و هرمنوتیک ایجاد نماید.^{۴۵} آثار جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ اقتصادی وی نیز بیانگر تأثیرپذیری نیرومندی از مارکس است، گرچه این سخن که وبر در این آثار ماتریالیسم تاریخی را به خدمت گرفته است، بسیار بی‌معنا و غیرواقع است. تأکید وی بر عقل‌گرایی غربی، احکام و جازمهای فرهنگی، نقش مؤسسات عظیم اقتصادی در توسعه اقتصادی، و روند رو به رشد دیوانسالاری در جامعه سرمایه‌داری مدرن،^{۴۶} همگی مضامینی هستند که در آثار و ادبیات در حال گسترش علوم اجتماعی هرمنوتیکی و نووبری قرن بیستم منعکس گشته و دوباره مطرح شده‌اند. همانند تمام متفکرین اصلی، آثار وبر نیز از زوایا و شیوه‌های بسیار متفاوت مورد ارزیابی و تفسیر قرار گرفته‌اند. برخی آثار اخیر راجع به جامعه‌شناسی تاریخی که متأثر از آراء و اندیشه‌های وبر هستند، نظیر آثار بنیامین نلسون، ارنست گلیئر، کلیفورد گیتس، آلبرت هیرشمن و چارلز تیلی،^{۴۷} در زمره عمده‌ترین و پیشرفته‌ترین آثار علوم اجتماعی قرن

۴۴. برای بحثی درباره سنت کارکردگرایی در نظریه و پژوهش اجتماعی-تاریخی ن ک:

- W. F. Moore, "Functionalism", in T. Bottomore & R. Nisbet (eds), *A History of Sociological Analysis* (London: Heinemann, 1979).

۴۵. مشخصات کتابشناختی بخشی از نوشته‌ها و آثار عمده وبر به شرح زیر است:

M. Weber, "The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism", tr. T. Parson, (London: Allen & Unwin, 1930).

_____ , "The Agrarian" Sociology of Ancient Civilization", tr. R.I. Frank, (London: NLB, 1976).

_____ , "Economy and Society", tr. E. Fischhoff & Others, (Berkeley: University of California Press, 1987).

_____ , "General Economic History", tr. F.H. Knight, (N.Y.: Collier Books, 1961).

۴۶. نظریه و روش‌شناسی تاریخی وبر در اثر زیر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است:

G. Roth & W. Schluchter, "Max Weber's Vision of History", (Berkeley: University of California Press 1979).

۴۷. برخی از آثار عمده این نویسندگان به شرح زیر است:

بیستم محسوب می‌شوند.

سته‌های کارکردگرایی، ساختارگرایی، مارکسیسم، و تاریخ‌گرایی اتاریخیگری| در فرانسه و آلمان جملگی برای نظریه کلان که فرایند تحول تاریخی را مفهوم‌پردازی نمود و بخشی از چارچوب تبیین‌های عقل‌گرایانه و آرمان‌گرایانه را شکل می‌داد، نقشی محوری قابل بودند. در مقابل، در انگلستان و برخی دیگر از مناطق دنیای انگلیسی‌زبان، بر روند به اصطلاح مشاهده و گردآوری داده‌ها و اطلاعات بر مبنای ایده تئوری خستی (یا عاری از تئوری)، تأکید داشتند. این روش تجربی (که به حق عنوان «تجربه‌گرایی خام» به آن اطلاق شده است) در ارتباط با طیفهای ایدئولوژیک بسیار متنوع از راست تا چپ، و نیز در رشته‌های دانشگاهی مختلف از جامعه‌شناسی تاریخی کلان یا جامعه‌شناسی تکاملی گرفته تا تاریخ اقتصادی «قدیم»، تاریخ اجتماعی «قدیم»، تاریخ کار، و اقتصاد نئوکلاسیک به کار گرفته شده است.

روایت‌های قدیمی تاریخ اقتصادی، تاریخ کار، و تاریخ اجتماعی اوایل قرن بیستم در زبان انگلیسی، به لحاظ روش‌شناسی تجربی و غیرنظری خود و مخالفت با تجربیات اقتصاد نئوکلاسیک ارتباط متقابل تنگاتنگی با هم داشتند. در اواخر قرن نوزدهم در انگلستان و پاره‌ای از دیگر مناطق انگلیسی‌زبان، بین پژوهش‌های اجتماعی نظری و تحقیقات تجربی (غیرنظری) شکاف عمده‌ای رخ داد که در دیگر سته‌های زبانی بازتاب چندانی پیدا نکرد. اوضاع در آمریکا به مراتب پیچیده‌تر بود، زیرا اندیشمندان و متفکران صاحب نفوذی از آلمان، فرانسه و همین‌طور از انگلیس، در آن کشور حضور داشتند. اقتصاد نهادگرا و همین‌طور جامعه‌شناسی تجربی و جامعه‌شناسی کارکردگرا پیروان زیادی پیدا کردند. در سالهای دهه ۱۹۵۰ سه رویکرد عمده جدید در ارتباط با تاریخ

→ B. Nelson, *"The Idea of Usury"*, (Princeton: PUP, 1949).

_____. "on the Roads to Modernity" (Selected Essays), (Totowa: Rowman & Littlefield, 1981).

E. Gellner, "Thought & Change", (London: Weidenfeld, 1964).

_____. "Economic Interpretation of History", in J. Eatwell et al. (eds), *The New Palgrave: Marxian Economics*, (London: Macmillan 1990)

C. Geertz, *"Islam Observed"*, (New Haven: Yale U.P. 1968)

_____. "Works and Lives", (Stanford: SUP, 1968).

_____. "History and Anthropology", *New Literary History*, 21- 1990.

A.O.Hirschman, "Journeys Toward Progress", (N.Y.: W.W. Norton 1963)

_____. "Exit, Voice, and Loyalty", (Cambridge MA: Harvard University Press, 1970).

C. Tilly, "From Mobilization to Revolution", (N.Y.: Random House 1978)

_____. "Coercion, Capital, and European States, AD 990-1900", (Oxford: Blackwell, 1990).

ساختاری، در این کشور ارائه شد. نخست، کلیومتریک^{۴۸} یا تاریخ اقتصادی «جدید» که درصد بود تا با پیوند رویکرد تاریخی و نظریه اقتصادی نئوکلاسیک، تغییرات درازمدت در داده‌ها و اطلاعات اقتصادی را توضیح دهد. کلیومتریک در واقع شکلی از اقتصاد کاربردی یا اقتصاد تاریخی بود که عملاً توجه یا علاقه‌ای به پیچیدگی‌های گذشته فی‌نفسه نداشت، بلکه به فکر تمهید آزمونهای تجربی برای نظریه مدرن بود.^{۴۹} دوم، تاریخ اقتصادی نهادینه جدید، که تلاش نمود تا به کمک نظریه نئوکلاسیک، تاریخ درازمدت نظامهای اقتصادی واقعی را که دارای پیچیدگی اجتماعی-سیاسی بیشتری هستند، توضیح دهد.^{۵۰} و سوم، مکتب کارکردگرا، که سعی نمود با استفاده از نظریه اجتماعی پارسونزی به مطالعه و بررسی معضلات فرایند صنعتی شدن و نوسازی در دنیای پس از جنگ بپردازد.^{۵۱}

۴۸. Cliometrics، این عنوان برگرفته از واژه Clio الهه تاریخ در اسطوره‌شناسی یونان باستان است، که الهامبخش بسیاری از روشهای مطالعه تاریخ گذشته شده است. تاریخ روایی هرودوت یا توسیدید، وقایع‌نگاری قرون وسطی، شرح احوال شخصیتها و قهرمانان تاریخی براساس قیافه‌نگاری [Proposography] از آنان توسط نامیر [Namier] و نیل [Neale]، و «تاریخ کلی» [histoire totale] مکتب آنال جملگی بیانگر راه‌حلهای مختلف در برخورد با معضل درک و توصیف وقایع و حوادثی است که در ایام گذشته رخ داده‌اند. هر یک از این رویکردها، دوره‌ای را به خود اختصاص داده است؛ هواداران و مخالفانی پیدا کرد، و نهایتاً جای خود را به رویکردی جدید سپرد. کلیومتریک یکی از تأثیرگذارترین رویکردها و شیوه‌های پژوهش و تحقیق تاریخی در سالهای دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ همانند رویکردهای پیش از خود آمیزه‌ای از روشهای مختلف و متفاوت بود. حتی در عنوان و نامگذاری این رویکرد نیز هنوز محل بحث و منازعه است. برخی از هواداران این رویکرد ترجیح می‌دهند آن را «تاریخ اقتصادسنجی» بدانند، برخی آن را «تاریخ کمی»، برخی آن را «تاریخ اقتصادی جدید»، و حتی بعضی‌ها ترجیح می‌دهند آن را «تاریخ جدید» بنامند؛ در حالی که عبارت «تاریخ علوم اجتماعی» تازه‌ترین و جامعترین اصطلاح در این زمینه است. هر کدام از عناوین مذکور بیانگر مجموعه روشهایی است که از پیوند میان مسایل و معضلات تاریخی، تحلیلهای پیشرفته آماری، نظریه اقتصادی و کامپیوتر به وجود آمده است. (مترجم)

۴۹. درباره بحثهایی که اخیراً راجع به کلیومتریک صورت گرفته است نک:

D. McCloskey, "The Achievements of the Cliometric School", *Journal of Economic History*, 38, 1978

_____ , "Econometric History". (London: Macmillan, 1987).

۵۰. درباره تاریخ نهادهای اقتصادی جدید نک:

- G. Hodgson, "Economics and Institutions", (Cambridge: Polity Press, 1988)

- D. C. North, "Institutions, Institutional Change, & Economic Performance" (Cambridge: CUP, 1990)

۵۱. درباره مکتب نوسازی نک:

- B.F. Hoselitz, "Sociological Aspects of Economic Growth". (New York: Free press, 1960).

در این میان در فرانسه نیز قدرتمندترین و برجسته‌ترین مکتب مورخان ساختارگرا حول نشریه آنال و بعداً در مدرسه مطالعات عالی علوم اجتماعی پا گرفت.^{۵۲} مورخان آنال با ترکیب روش‌شناسی ساختارگرا، اشکال پیچیده و فلسفی نظریه اجتماعی و روشهای تجربی و آماری به بررسی و ارزیابی تاریخ درازمدت ساختارها و چرخه‌های اجتماعی-اقتصادی کلان پرداختند. رقیب عمده رویکرد آنان در فرانسه احیای مارکسیسم در سالهای دهه ۱۹۶۰ بود، که به صورت پدیده‌ای فراگیر درآمده بود. مارکسیسم در روند رشد و تکامل تاریخ اجتماعی جدید در انگلستان و آمریکا نیز نیروی عمده‌ای بود. تنها شکل عمده تفکر مارکسیستی در انگلستان سالهای پس از جنگ، در عرصه تاریخ‌نویسی بود، عرصه‌ای که در آن مکتب تاریخ‌نویسی مارکسیستی در واقع تا حدودی تداوم نوعی سنت رادیکال تاریخنگاری و سیاسی بود که سابقه آن به قرن هفدهم بازمی‌گشت، با این تفاوت که مارکسیسم جهتگیری نظری و ایدئولوژیک صریحی به آن داده بود.^{۵۳}

در دهه ۱۹۷۰ تاریخ اجتماعی به صورت یک جنبش بی‌در و پیکر بسیار فراگیر در عرصه تاریخنگاری جوامع انگلیسی‌زبان در آمد، که تمام حوزه‌های تاریخ‌نویسی در عرصه فرهنگ، اقتصاد و سیاست را در بر می‌گرفت. «تاریخ اجتماعی» تقریباً به معنای نوشتن تاریخ درباره تمام چیزها و تمام ملتها بود. روش‌شناسی‌های مختلف فردگرایی، کل‌گرایی و ساختارگرایی جملگی تحت عنوان مذکور جمع شده بودند. در سالهای دهه ۱۹۸۰ مرزهای رشته‌های مختلف دچار نوعی تفکیک و از هم گسیختگی شد، به طوری که تقسیم‌بندی قدیمی تاریخ / نظریه در کشورهای انگلیسی‌زبان تقسیم‌بندی مهمل و نامعقولی به نظر می‌رسید. یکی از مهمترین نتایج نظریه‌پردازی مجدد تاریخ، بسط و تکامل مردم‌شناسی تاریخی یا تاریخ تفکرات و فرهنگهاست. اکنون همچنین شاهد محور و زوال مکاتب قدیمی تاریخ‌نویسی ساختاری هستیم که سابقه آنها به نحله‌های پیشین

۵۲. در خصوص روند تکامل و اهمیت مکتب آنال بحثهای زیادی صورت گرفته است، از جمله:

- F. Braudel, "Personal Testimony", *Journal of Modern History*, 44, 1972.
 - T. Stoianovich, "French Historical Method: The Annales Paradigm" (Ithaca: Cornell U.P. 1976)
 - L. Hunt, "French History in the last Twenty Years: The Rise and Fall of the Annales Paradigm", *Journal of Contemporary History*, 21, 1986.
 - P. Burke, *The French Historical Revolution: The Annales School 1929-89*, (Cambridge: Polity Press, 1990)
۵۳. درباره مکتب مارکسیستی انگلیسی نک:
- H. Kaye, "The British Marxist Historians", (Cambridge: Polity, 1984).
 - E.J. Hobsbawm, "The Historians' Group of the Communist Party", in M. Cornforth (ed.) *Rebels & their Causes*, (London: Lawrence & Wishart, 1978).

پوزیتیویستی، کارکردی، مارکسیستی و وبری در اوایل این قرن یا قرن نوزدهم بازمی‌گردد. سنتزهای متنوع جدیدی پیشنهاد شده‌اند، که از همه برجسته‌تر می‌توان به «پارادایم ساختمندگرا» [Structurationist paradigm] و «تاریخ فرهنگی جدید» اشاره نمود.

ضرورت تدوین علم تاریخ اجتماعی ساختاری

بسیاری از نویسندگان قدیمی تاریخ ساختاری منجمله سن سیمون، کنت، مارکس، انگلس، اسپنسر، دورکیم، سومبارت و برادل و بسیاری از نویسندگان معاصر نظیر فوگل، والرشتین و گلنر بر این عقیده بوده و هستند که در توسعه و تکامل علم تاریخ دست داشته دارند. اما درباره اینکه این حرف به چه معنایی است و در عمل متضمن چیست یا چه چیزی را می‌رساند، برداشتهای بسیار متنوع و متفاوتی به عمل آمده است و غالباً تحلیلهای بسیار ضعیفی از آنها صورت گرفته است. ظاهراً از بدو تاریخ طولانی مباحثات و تلاشهایی که برای تدوین علم جامعه و علم تاریخ صورت گرفته است، یک چیز ثابت همواره وجود داشته است، و آن سایه بلندی است که همواره از جانب علوم طبیعی افکنده شده است. زیستن در ظل این سایه یا گریز به مرزهای علمی نسبت‌گرایی تجملی در واقع گزینه‌ای دو قطبی (و بسیار محدود) برای تبیین تاریخی بوده است.

پارادایم تبیین همان پارادایم علوم طبیعی تکامل یافته است. مدت‌ها روشن بود که این علوم از قدرت زیادی برای تبیین پدیده‌های جهان طبیعی برخوردارند تا صرف توصیف آنها. در قرن بیستم گامهای وسیعی در پیشرفت و موفقیت علوم با توجه به قدرت شناخت تبیینی آنها و فراهم ساختن امکان حضور تکنولوژی و مهندسی در بسترهای طبیعی، برداشته شد. پیچیدگیهای ساختار طبیعی که همچون حجابی در برابر عقل سلیم (فهم متعارف) می‌نمودند، در معرض پژوهش نظام‌مند عقلانی و نظارت دقیق قرار گرفته‌اند. این پیچیدگیها که غالباً در جریان کشف قابل پیش‌بینی نیستند و در نتیجه غیرمنتظره و تعجب برانگیزند، در هر جایی که باشند، در بردارنده نظامهای ساختاری واقعی مرکب از عناصر، قدرتها و روابطی هستند، که می‌توان آنها را براساس محاسبات ریاضی صورتبندی نمود.

البته تصویر کلی پیشرفت و موفقیت را باید با چهار نکته اساسی تعدیل نمود: نخست، اذعان به وجود بسیاری از نقاط عطف کاذب در روند تکامل علوم؛ دوم، قبول این نکته که موارد جهل و کذب همچنان وجود دارند؛ سوم، درک این نکته که دلیل مقتضی برای باور داشتن به ظهور نتایج فوری شناخت علمی وجود ندارد؛ و چهارم، شناخت بسیاری از نتایج و پیامدهای غیرمنتظره و بعضاً فاجعه‌بار مهندسی جسمی و زیست‌شناختی.

فلاسفه و مورخان با نگاه به پیشرفتهایی که طی دو سده گذشته توسط علم حادث

شده است. تلاش نمودند تا پی ببرند که اگر، بنا به اظهار دادلی شاپی^{۵۴} «بسیاری از باورهای علمی معاصر یا نتایج و دستاوردهای تحقیقات علمی به کمک عقل سلیم، یا از طریق دستاوردها و دریافتهای تجربیات روزمره یا به مدد عقل محض قابل پیش‌بینی نبوده‌اند»، پس چگونه علم توانست به چنین موفقیتها و پیشرفتهای عظیم دست پیدا کند؟ توسل به پاره‌ای قواعد فراعلمی غیرتاریخی مربوط به اکتشافات علمی (مثلاً تضاد، احتمالات، الهام یا...) چاره‌ساز نیست و پاسخی به این سؤال نمی‌دهد، زیرا شناخت علمی همواره جریانی مشروط و محتمل‌الوقوع بوده و قواعد نیز در معرض افت و خیزها و جهشهای گهگاهی قرار دارند. به اعتقاد من علل پیشرفتهای علمی را باید در ترکیب مجموعه‌ای از عوامل زیر جستجو کرد:

الف) کاربرد ضمنی نظریه رئالیسم علمی-انتقادی، آنگونه که اخیراً از سوی ریچارد بوید،^{۵۵} کلیفورد هوکر،^{۵۶} روی باسکار،^{۵۷} برایان الیس،^{۵۸} و سلی سالمون^{۵۹} و دیگران بیان و ارائه شده است؛^{۶۰} این ایده براساس برهان ائی و پسینی^{۶۱} یا مابعد تجربی استدلال می‌کند که کشف ساختارهای طبیعت و متعاقب آن مداخله

54. Dudley Shapere

55. R. Boyd

56. C. Hooker

57. R. Bhaskar

58. B. Ellis

59. Wesley Salmon

۶۰. نگاه کنید به آثار زیر از این نویسندگان:

Richard N. Boyd, "Realism, Underdetermination, and a Causal Theory of Evidence", *Nous*, No.7, 1973_____, "Scientific Realism and Naturalistic Epistemology" in P.D. Asquith et al. (eds), *PSA 1980, vol.2, Philosophy of Science Association*, East Lansing, 1981.Roy Bhaskar, "A Realist Theory of Science" (*Leeds: Leeds Book, 1975*)

_____, "The possibility of Naturalism". (Sussex: Harvester, 1979).

_____, "Scientific Realism and Human Emancipation", (London: Verso 1986).

_____, "Reclaiming Reality", (London: Verso, 1989).

_____, "Philosophy & the Idea of Freedom", (Oxford: Blackwell, 1991).

Brian Ellis, "What Science Aims to Do?" in P.M. Churchland & C.A. Hooker (eds) *Images of Science*, (Chicago: UCP, 1985)_____, "Internal Realism", *Synthese*, 76, 1988.- Clifford A. Hooker, "An Evolutionary Naturalist Realist Doctrine of Perception and Secondary Qualities", in C.W. Savage (ed) *Minnesota Studies in Philosophy of Science*, IX, 1978.

Wesley C. Salmon, "Scientific Explanation & the Causal Structure of the World", (Princeton: PUP, 1984).

_____. "Conflicting Conceptions of Scientific Explanation", *Journal of Philosophy*, 82, 1985.

61. a-posteriori

موفقیت‌آمیز در طبیعت، هرگز بدون وجود واقعیت پیشاپیش مستقل از ذهن ساختارهای قانونمند طبیعت امکانپذیر نمی‌بود. به بیان دیگر این استدلالی است استعلایی برگرفته از موفقیت کاملاً مشهود و پایدار علم و به طرح این ادعا منجر می‌شود که برای وقوع پیشرفتهایی چنین عظیم، دنیا می‌بایست شبیه چه چیزی باشد.

پ) اصل «درونی ساختن علمی»^{۶۲} که شاپی‌یر به آن استناد می‌جوید.
 ج) ساختمان عقلانی شبکه بهم پیوسته و تأمل‌آمیز استدلال عقلانی که نظریات، فرضیات راجع به مکانیسمهای علمی و روابط علمی، و آزمون دقیق و وسواس‌آمیز این فرضیات با استفاده از الگوها، تمثیلهای، قیاسها، آزمایشها، مشاهده و دیگر ابزار و راههای جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها را با هم پیوند می‌دهد.
 د) سه عامل فوق‌الذکر امکان ارائه نظریاتی را فراهم ساخته‌اند که به گونه‌ای کم و بیش دقیق به تجزیه و تحلیل جهان در اشکال عینی، واقعی و طبیعی آن، و تحلیل آن دسته از روابط علمی واقعی می‌پردازند که جزء لاینفک نظامهایی بشمار می‌روند که با نظامهای طبیعی پیوند دارند. به عبارت دیگر نظریات علمی امکان اکتشافات جدید را میسر ساخته‌اند، و کشفیات پیشین نیز به نوبه خود با استفاده از نظریات نخستین (proto-theories) امکان تهذیب، پالایش و تکامل نظریات را میسر ساخته‌اند. رابطه تقویت‌کننده متقابل بین نظریات و کشفیات نیز در جریان مهندسی موفقیت‌آمیز در آزمایشگاهها و در طبیعت، تثبیت گردید.

البته این چهار ویژگی شاخص علم، به الگویی قطعی و غیرقابل تجدیدنظر درباره «روش علمی» نمی‌انجامند. دانش متراکم و انباشته ما درباره هویتها، موجودات، ساختارها، و نظامها که لازم نیست مدعی غایت‌مندی یا عدم قابلیت تجدیدنظر مطلق یا

۶۲. به عقیده دادلی شاپی‌یر: «... علم در قرن بیستم برای کسانی که در صدد درک روند پویای دانش و کسب دانش هستند دو درس عمده در برداشته است: نخست اینکه نتایج تحقیقات علمی را نمی‌توان به مدد فهم متعارف، دریافتهای تجربیات روزمره یا به مدد عقل محض پیش‌بینی نمود. من این را «اصل نقی پیش‌بینی طبیعت» می‌نامم. دوم اینکه هر وجه از آراء و عقاید ما هر جا که ممکن باشد باید به صورت فرمول دقیقی تدوین گردد و در پیوند با آراء و عقاید متقن قرار بگیرد به طوری که بتوان وجه مذکور را مورد آزمون قرار داد. به عبارت دیگر باید تمام وجوه آراء و عقاید خود را در قالب فرایند علمی درونی سازیم. به همین دلیل من آن را «اصل درونی ساختن علمی» می‌نامم.» (مترجم).

D. Shapere, "Methods in the Philosophy of Science and Epistemology: How to Inquire about Inquiry & Knowledge", in N.J. Nersessian (ed.), "The process of Science" (Dordrecht: Martinus Nijhoff, 1987) pp. 1-2.

حتی موقت باشد... نتیجه رویکردی پیچیده و سازگار (نه یک «روش‌شناسی» ثابت به مفهوم رایج کلمه)، باورهای هستی‌شناختی، نظریات عام، تمهیدات زبانی، نظریه‌پردازی درباره علل، آزمون دائمی، و تجدیدنظر در دانش است.

معضله قدیمی ماهیت علمی یا به نوعی دیگر، پژوهش در تاریخ نظامهای اقتصادی و جوامع همچنان موضوع محوری بسیاری از کارورزان و روش‌شناسان است.^{۶۳} متأسفانه، پیشرفت به سوی ترسیم معضلات، بگذریم از حل آنها، مسحور برداشت نادرست بسیاری از مورخان اجتماعی ساختاری از روش‌شناسی علمی و روش‌شناسی عملی شده است. هم موافقین و هم مخالفین تاریخ علمی معمولاً برداشتی ساده‌انگارانه، تجربی و کمی از علم دارند که نه حق مطلب را در مورد علم ادا می‌کند و نه امکان ایجاد تاریخ حقیقتاً اجتماعی علمی را فراهم می‌سازد. هیچ دانشجوی رشته فلسفه علم یا تاریخ علم به طور جدی از مفهوم علم مورد نظر مدافعین عوام تجربه‌گرایی کلیومتریک و اقتصاد پوزیتیویستی دفاع نمی‌کند. هواداران بسیار متعصب ولی کم‌اطلاع روشهای کمی و آماری، یا هواداران رفتارگرایی، یا عینیت‌گرایی مطلق که فاقد چارچوب مفهومی عمیق و گسترده‌ای درباره ماهیت علمی برای قرار دادن تجربه‌گرایی تصنعی خود در قالب آن هستند، مدتهای مدید باعث انحراف تاریخ، علوم اجتماعی و روانشناسی از مسیر اصلی خود شده و آنها را در درجه دوم اهمیت قرار داده‌اند. تعجبی ندارد که چرا مورخان سنتی، خواه با سیاست، فرهنگ، اقتصاد و خواه با جامعه سروکار داشته باشند، جذب رویکردهای «علمی» که به آنان ارائه شد، نشده‌اند. در عین حال برخی از مورخان ساختارهای اجتماعی، و همینطور سایر دانشمندان علوم اجتماعی رویکردهای علمی اصیلی در ارتباط با رسالتهای اکتشافی خود ارائه کردند، البته غالباً بدون آنکه متوجه علمی بودن روش‌شناسی خود باشند.

وظایف من در این خصوص عبارتند از: طرح و ارائه دقیق نوعی ارزیابی واقع‌گرایانه درباره استدلال علمی (منجمله علوم اجتماعی) یا در واقع ارائه نوعی الگوی تبیین که

۶۳. برای اطلاع از بحثهای اخیر درباره مسئله میزان علمی بودن تاریخ اقتصادی و اجتماعی نک:

- J.M. Kousser, "Quantitative Social-Scientific History", in M. Kammen (ed), "The Past Before Us", (Ithaca: Cornell UP, 1980)
- R.W. Fogel, "The Limits of Quantitative Methods in History", *American Historical Review* 80, 1975
- R.W. Fogel & G.R. Elton. "Which Road to the Past? Two Views of History". (New Haven: Yale University Press, 1983).
- S.P. Hays, "Scientific Versus Traditional History", *Historical Method*, 17, 1984
- E.H. Monkonen, "The Challenge of Quantitative History", *Historical Method*, 17, 1984.

شرح آن گذشت؛ بحث و بررسی پیرامون دلایل برتری و قوت یا استحکام آن در مقایسه با سایر الگوهای تبیین؛ استدلال در این خصوص که تاریخ ساختاری باید تلاش کند تا جنبه علمی پیدا کند؛ و بالاخره نشان دادن اینکه پژوهش و تحقیق در حوزه تاریخ ساختاری چگونه می‌تواند علمی باشد. البته توضیح مفصل و دقیق در این باره که چگونه رئالیسم علمی بر معضلات تجربه‌گرایی و نسبیست‌گرایی فائق می‌آید و در این روند به حمایت از روش‌شناسی ساخت‌گرایی (Structurism) برای تاریخ ساختاری می‌پردازد، نیاز به تحلیلی جامع دارد. به اعتقاد من تاریخ اجتماعی-ساختاری علمی باید ضمن رد ادعای عینیت مطلق پوزیتیویست‌ها، به رد شیوه‌های استدلال نسبیست‌گرا، کاربردی (پراگماتیک)، و فهم متعارف که تاکنون بدیل‌های عمده‌ای بوده‌اند، پردازد. اما تفسیر هرمنوتیکی باید در چارچوب علمی نقش ایفا کند. تقسیم‌بندی دوگانه تاریخ تفسیری و تاریخ علمی همواره تقسیم‌بندی کاذبی بود. مفهوم حقیقت باید در شکلی ضعیف‌تر و پیچیده‌تر حفظ شود تا در شکل نظریه تطابقی حقیقت.

روابط متقابل فلسفه، روش‌شناسی، و نظریه در تبیین علمی

به منظور تشخیص اینکه آیا امکان توسعه و پیشرفت برای علم تاریخ ساختاری اجتماعی که حداقل دارای شباهت خانوادگی با علوم طبیعی است، وجود دارد یا خیر، باید نکاتی را در خصوص سرشت تبیین علمی موجود بدانیم. این نکته اساساً به معنای بررسی رابطه میان متافیزیک، روش‌شناسی، و نظریه عمومی در علوم پیشرفته است. در اینجا به طرح وجوه اصلی مسئله که باید لحاظ قرار بگیرند، پرداخته و کاری به جزئیات مشروح بحث نخواهم داشت.

فلسفه و روش‌شناسی

شرح و تبیین اساسی هر چیز مستلزم ارزیابی در خصوص چرایی (علل) وقوع آن چیز است، و اینکه چرا آن چیز در چارچوب روابط علی مفروض با دیگر چیزها رخ می‌دهد. تمام تبیین‌ها، عامدانه یا به گونه‌ای ناخواسته، مفاهیم عام و نظریات عام را به خدمت می‌گیرند، که برای ایجاد فرضیه‌های علی، تفسیر شواهد و نمونه‌ها، و درک علی انواع خاصی از پدیده‌ها و فرایندها بکار می‌روند. در حال حاضر نکته بدیهی این است که این مفاهیم عام و نظریات عام بخشی از چارچوب‌های زمینه‌ای یا ستهای اعتقادی، اندیشه‌ها، آراء و عقاید، دانش، اطلاعات و مفروضاتی هستند که تمام تبیین‌ها به خدمت می‌گیرند. چارچوب‌های مذکور شامل مفروضات فلسفی و روش‌شناختی‌ای هستند که مجموعه‌ای از آراء و اندیشه‌ها و اعتقادات درباره هویتها و فرایندهای جهان و نحوه

شناخت ما از آنها محسوب می‌شوند.

مفاهيم چارچوبی و نظریات عام که علوم پیشرفته به خدمت می‌گیرند به حوزه‌ای تعلق دارند که از سوی برخی از فلاسفه علم و از همه شاخص‌تر دادلی شاپی‌یر، «قلمروهای» دانش و شناخت نامیده شده‌اند.^{۶۴} این «قلمروها» نظیر فیزیک ذره‌ای، شیمی پلیمیر، نظریه حرکت صفحه‌ای سطح قاره‌ها و طبقات زمین (در زمین‌شناسی) [plate tectonics]، ویروس‌شناسی، فیزیولوژی اعصاب، ازدیاد تعداد حشرات، و امثالهم، پیکره‌های موضوعات اصلی‌ای هستند که براساس روشهایی ترسیم شده‌اند که طی آن هویتها، قدرتها، و نظامهای جهان به گونه‌ای طبیعی کشف و نظریه‌پردازی شده‌اند. قلمروهای علم حاصل چند قرن تاریخ روش‌شناسی علمی، نظریه، و کشفیات بوده، و حتی در مرحله بلوغ و تکامل خود نیز در فرایند پالایش تدریجی و دسته‌بندی مجدد و یگانه‌سازی قرار دارند. به نظر می‌رسد تمایل درازمدت نیرومندی برای متحد ساختن موضوعات اصلی قلمروهای دانش وجود دارد، تا نظریات عام روز به روز به سمت جامعیت هرچه بیشتر پیش بروند. درواقع به نظر می‌رسد که آن بخش از سرشت بنیادین تبیین علمی بر آن است تا تعداد قلمروها و نظریات را به مواردی معدودتر و جامعتر کاهش دهد. این یکی از دلایل وقوع انقلابهای گهگاهی در عرصه اندیشه و تفکر است. فرایند قوام و وحدت قلمروها و نقشی که قلمروها در تبیین ایفا می‌کنند برای فلاسفه و مورخان در فرایند تبیین اهمیت حیاتی داشته و همچنین باید برای تمام کارورزان یک علم یا علم نخستین نظیر تاریخ اجتماعی ساختاری که خواهان بهبود و پیشرفت تبیین‌های خود هستند، نیز مهم باشد. فرایند تاریخی پژوهش نیمه‌تمام یا تازه شروع شده که در جریان آن، قلمروهای علمی به شیوه‌های تدریجی و پیش‌بینی نشده به وجود می‌آیند، باید از فرایند استدلال که پیوندهای منطقی میان مفروضات و تجربیات مربوط به چارچوبهای قلمرو را بازسازی می‌کند، و پژوهش تجربی در شرف انجام که در محدوده آنها صورت می‌گیرد، متمایز شود. فرایند کشف و قوام قلمروها همانند منطق بازسازی تحلیلی عقلانی، قالب‌ریزی، رسمیت بخشیدن، و نقد تبیین علمی نیست. در اینجا گرچه بدو به ارانه بازسازی عقلانی می‌پردازم تا تحلیل فرایند اکتشاف، ولی سعی دارم که برتری یا تفوق تاریخی و معرفت‌شناختی مورد اخیر را نیز از نظر دور ندارم.

۶۴. بخشی از آثار شاپی‌یر عبارتند از:

D. Shapere, "The Paradigm Concept", *Science*, 172, 1971

_____ , "Discovery, Rationality & Progress in Science" PSA, 1972.

_____ , "Discussion: Doppelt Crossed", *Philosophy of Science*, 55, 1988.

_____ , Rationalism & Empiricism: A New Perspective", *Argumentation*, 2, 1988.

علوم تنها براساس شیوه‌های استدلال تحلیلی قیاسی بنا نشده‌اند، بلکه کشف تدریجی این نکته از سوی کارورزان که جهان واقعاً چگونه بوده و چیست، و روش‌شناسی‌های مناسب و نظریات عام مطلوب برای انجام کشفیات کدامند، سهم عظیمی در تدوین و تأسیس علوم داشته است. لیکن دانشمندان تنها در یک چارچوب علمی اولیه از نوع بد توصیف شده و شاید تا حدودی نامنسجم، که برخی آراء روش‌شناسی عام و پاره‌ای مفاهیم را در اختیارشان قرار می‌دهد، می‌توانند این کار را انجام دهند، حتی اگر آراء و مفاهیم مذکور بعدها پالایش و مورد تجدیدنظر واقع شوند، و یا با عنایت به اکتشافاتی که صورت گرفته است، کنار گذاشته شوند. مشاهده، درک، و کشف هرگز جز در محدوده برخی چارچوبهای فکری معین رخ نمی‌دهند. تفاوت بین درک علمی و غیرعلمی، برخلاف آنچه که کوهن می‌اندیشد، ارائه چارچوبی از دل آشفته‌گیهای فکری نیست. برعکس، علم نوعی جهانیابی در میان انواع بیشمار جهانیابی‌هاست، ولی به لحاظ قدرت تبیینی و قابلیت ارزیابی انتقادی درباره سایر چارچوبها و همینطور ارزیابی تأملی خود، با تمام انواع جهانیابی‌ها تفاوت بنیادینی دارد. علوم براساس این شیوه تأملی، از دل دنیای ماقبل علمی دوران آغازین اروپای مدرن سر بر آوردند.^{۶۵} لیکن هنگامی که تحقیق و پژوهش علمی اولیه [proto-scientific] به مرحله‌ای از پالایش و قدرت تبیینی می‌رسد، در آن صورت وجود نوعی تحلیل و نقد روش‌شناسی که بتواند به دست‌بندی وجوه بالارزش و فاقد ارزش چارچوبهای نخستین کمک کند و به شکاکان نشان دهد که علم جدیدی در حال متولد شدن است، ضرورت حیاتی دارد.

از این رو تحلیل و نقد علوم نخستینی که بر دانش استدلال علوم تکامل یافته استوار است، تنها در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم پس از اینکه علوم تکامل یافته به حد معینی از قدرت تبیینی خود رسیده بودند، امکانپذیر گشت. معذک اشتیاق و آرزوی بکارگیری «روش علمی» در تمام انواع تحقیقات و پژوهشها به اوایل عصر روشنگری بازمی‌گردد؛ این امر را می‌توان در تمایل ویکو برای به کار بستن دستورالعملهای بیکن، و عقیده هیوم به اینکه از اصول نیوتنی برای بازسازی و تجدید بنای مبانی درک انسانی استفاده می‌کرد، به عینه مشاهده نمود. عصر روشنگری فرانسه در نیمه دوم قرن هجدهم شاهد تلاشهای بسیاری در جهت تأسیس علوم مربوط به ذهن و سرشت انسان براساس اصول مکانیک نیوتنی بود.^{۶۶} از سالهای دهه ۱۹۴۰ به بعد تحت تأثیر جنبش پوزیتیویسم

۶۵. بحثی عالی درباره رابطه علم با غیرعلم را می‌توان در اثر زیر یافت:

E. Gellner, "Legitimation of Belief", (Cambridge: CUP, 1974).

۶۶. در خصوص روند تکامل مکاتب تاریخنگاری فرانسه نک:

منطقی شاهد سیل عظیمی از آثار و ادبیات مربوط به فلسفه علم هستیم،^{۶۷} که به تجزیه و تحلیل علوم تکامل یافته و تکامل نیافته پرداخته اند. منتقدان پژوهشهای اجتماعی، غالباً به طور جسته و گریخته پاره‌ای از استدلالها و مباحثات فلسفه علم را برای علمی تر ساختن رشته‌ها مفید و مناسب تشخیص داده‌اند.^{۶۸} از این رو منتقد روش‌شناس علوم تکامل یافته یا علوم نخستین را می‌توان قایله علوم جدید دانست، که به طرح و تدوین درک بازسازی شده، باز تحلیل شده، دقیق و روشن از علوم موجود می‌پردازد.^{۶۹} به نظر من این استراتژی کاملاً صحیحی است، البته به شرط آنکه دو نکته اساسی فهم شود: نخست اینکه همه علوم جریانی واحد و یکسان نیستند (یعنی اینکه شکل و روش‌شناسی هر علم کاملاً تحت تأثیر موضوع آن قرار دارد)، و دوم اینکه ارزیابی مناسبی از ساختارهای استدلال علوم پیشرفته داشته باشیم. البته نکته اخیر - ارائه ارزیابی مناسب از علم - مشکل عمده‌ای است.

تحقیق روش‌شناختی در یک علم که به مرحله بلوغ و تکامل خود رسیده است (بر حسب انسجام، پیوستگی، ضابطه‌مندی، کمال، قابلیت باردهی نظری، و قدرت تبیین چارچوب قلمرو خود)، نقشی تقریباً مشابه و در عین حال متفاوت با نقش قایله علم جدید را دارد. این نقش عبارت است از تحلیل و تنقید از استدلال پژوهشهای نظری و تجربی روزمره - به عبارت دیگر وظایف پس از تولد. در اینجا دیگر چارچوب‌سازی علمی صورت نمی‌گیرد جز در مواقع نادر بحرانی. تاریخ علم را می‌توان بیانگر این نکته

→ R. Darnton, "Mesmerism & the End of the Enlightenment in France", (Cambridge MA: Harvard University Press, 1968) ch. 1.

۶۷. نگاه کنید به تحلیل نافذ و جامع درباره این ادبیات در:

- W.C. Salmon, "Four Decades of Scientific Explanation", (in) P. Kitcher, et al. (eds) *Minnesota Studies in the Philosophy of Science*, XIII, 1989.

۶۸. در این زمینه آثار متعددی به رشته تحریر درآمده است، و از جمله نویسندگان و محققانی که در این خصوص قلم زده‌اند می‌توان میلتون فریدمن، پی.جی. کالدول، دیوید هاروی، پی.جی. واتسون، اس.ای. لبلانک، س.ال. ردمن، ام.اچ. سالمون، و کریستوفر لوید (خودم) را نام برد.

۶۹. رسالت و ارزش و اعتبار تحقیق مبتنی بر روش‌شناسی اخیراً از سوی برخی از اقتصاددانان شدیداً مورد بحث و منازعه قرار گرفته است، برای مثال نک:

A.W. Coats, "Explanations in History & Economics", *social Research*, 56

_____ , "Disciplinary Self-Examination, Departments, and Research Traditions in Economic History", *Scandinavian Economic History Review* 38, 1990

- E.R. Weintraub, "Methodology doesn't Matter but the History of Thought might", *Scandinavian Journal of Economics*, 91, 1989.

- B.J. Caldwell, "Does Methodology Matter? How should it be practiced?", *Finnish Economic papers*, 3, 1990.

دانست که این گونه بحرانها می‌توانند با مباحثات فلسفی درباره ماهیت پدیده‌ها، نظامها و فرایندهای آزمون شده و یا با تحلیلهای روش‌شناختی استدلال پژوهشهای روزمره تسریع گردند. این بحرانها بعضاً با متحد ساختن قلمروهای مستقل پیشین از طریق ارائه روش‌شناسی‌های جدید و نظریات عام فراگیرتر برطرف می‌شوند.

نقی هر گونه نقشهای بنیادی و یا فرانتقادی فلسفه و نظریه عام، مضمون محوری انتقادات ویتگنشتاین، نشونجه‌ای، پسا ساختگرا و پست مدرنیستی از فلسفه است. فلاسفه و روش‌شناسانی چون ریچارد رورتی، میشل فوکو، ژاک دریدا، استنلی فیش، ژان-فرانسوا لیوتار، دونالد مک کلاسی، و ریچارد هاروی براون^{۷۰} جملگی در قالب اصطلاحات و تعابیری کاملاً متفاوت این ایده عام را مطرح ساخته‌اند که وظیفه و نقش نقد روش‌شناختی در حقیقت ارائه ابزار کاربردی (پراگماتیک)، زبانی و کلامی اقتناع و ایجاد بسترهایی برای گفتمان‌های جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و سیاسی است، نه تدوین فرا-قواعدی برای ارزیابی گزاره‌ها و قضایای نظری و عینی. فراتقد جامع که بر پاره‌ای مفاهیم، مفروضات و دانش ظاهراً «ممتاز» ای استوار است، چندان قابل دفاع نیست، زیرا شالوده‌تصوری یا خیالی نمی‌تواند مبنایی واقعی داشته باشد. تمام انواع دانش، در قالب اشکالی از گفتمان یا زبان به وجود می‌آیند. لذا نقش و رسالت خطیر مورخ عبارت است از تحلیل متون (یا شباهتهای متنی) به منظور مشخص ساختن جایگاه آنها در گفتمان‌ها و مشخص ساختن این نکته که متون چه چیزی را درباره ساختارهای درونی قدرت گفتمان آشکار می‌سازند، نه مشخص ساختن چیزهایی که متون ممکن است درباره ساختارهای ظاهراً عینی و واقعی جوامع و تاریخ به ما بگویند. «واقعیت تاریخی» تنها از منظر و دیدگاهی در درون یک گفتمان معنی دارد.^{۷۱}

گرچه نسبی‌گرایان در رد مفروضات یا پیش‌فرضهای متافیزیکی و روش‌شناختی، تأکید بر اقتناع و ترغیب، و کشاندن توجه به بسترهای نسبی اجتماعی و زبانی متون و مفاهیم حقیقی، بر طریق صوابند، لیکن به نظر می‌رسد که امکان بررسی و ارزیابی بازتابی هر گونه قضایای متافیزیکی و معرفت‌شناختی، و به تبع آن قبول یا تأیید شالوده‌های تبیینی خاص، نظیر شالوده‌های تبیینی رئالیسم علمی را تنها پس از پژوهش و

۷۰. این نویسندگان هر کدام از زاویه‌ای تازه و با نگاهی انتقادی به روش‌شناسی‌های سنتی به تبیین نقد روش‌شناسانه پرداخته‌اند.

۷۱. برای اطلاع از بحثهایی درباره مفاهیم و برداشتهای پساساختگرا از تاریخ به مثابه گفتمان نک:

- D. Attridge et al (eds), "Post-Structuralism and the Question of History" (Cambridge: CUP, 1987).

- H.A. Veeger (ed.), "The New Historicism", (N.Y: Routledge, 1989).

آزمون عقلانی، نادیده می‌گیرند. داشتن مبانی و شالوده‌های نسبتاً پایدار فلسفی و روش‌شناختی برای تبیین ضروری به نظر می‌رسد، ولی این بدان معنا نیست که این شالوده‌ها غیرقابل تجدیدنظر بوده و ممتاز و برتر از سایر شالوده‌ها بشمار می‌روند. در واقع در علوم تکامل یافته، در نتیجه خود فرایند علمی، شالوده‌ها دستخوش تغییر و تحول شده‌اند. بقای آنها عمدتاً به کارآیی تبیینی درازمدت آنان بستگی دارد. کارآیی تبیینی، نیز به نوبه خود بر دو مفهوم استوار است: الف) نظم قابل کشف ب) قدرت مداخله علم در نظم براساس روشهای قابل پیش‌بینی.

معضل بنیادین نسبیت‌گرایی این است که جریان مذکور به گونه‌ای ناخواسته جریانی نادرست و متقلب است، به این معنا که علیرغم وجود موارد نقی‌کننده، برای خود دارای مفروضات پنهان یا تعهدات ضمنی خاصی به مجموعه‌ای از تصورات یا مفاهیم «ممتازهای» است که «مسئله‌ساز» نیستند. برای مثال ساختارهای ژرف دستور (گرامر)، معناشناسی [semantics]، و منطق معمولاً مورد سؤال قرار نمی‌گیرند، همینطور رابطه‌ای که ساختارهای کلی زبانهای طبیعی و منطق طبیعی در چارچوب استدلال ماقبل نظری و ماقبل علمی دارند، نیز مورد سؤال قرار نمی‌گیرد. رابطه پیوسته و مستمر استدلال و درک ماقبل نظری و ماقبل علمی با نظریه و علم جدید نیز به خوبی جاافتاده است.^{۷۲} به عبارت دیگر، برخی کلیات فکری یا اصول و مبانی کلی مربوط به تفکر وجود دارد، یا حداقل نسبیت‌گرایان به گونه‌ای دیگر نشان نداده‌اند.^{۷۳} اگر عناصر کلی مربوط به زبان و تفکر انسانی وجود داشته باشند که نتیجه رشد و تکامل طبیعی حیات و اندیشه انسانی در جریان کنش متقابل یا تعاملشان با محیط به حساب آیند، در آن صورت در برابر انواع ساختارهای اجتماعی که می‌توان ارائه نمود و در برابر اینکه چگونه و چه چیزی می‌توان درباره آنها اندیشید، موانع و محدودیتهایی وجود دارد. این امکانات و محدودیتها توسط ماهیت جهان [Universe] اداره می‌شوند. تفکر یا اندیشه، در مفهوم کلی وابسته به طبیعت است، ولی از توان و ظرفیت بسیار بالایی برای مفهوم‌پردازی و ایجاد الگوهای نظری به منظور توصیف و تحلیل جهان برخوردار است. علم خود نشان داده است که ماهیت جهان مبنا و مرجع غایی برای تفکر است. تخیل بدون قید و بند نیست. نسبی‌گرایان با «کشف» مهبج ولی خام قدرت عظیم زبان و تخیل در شکل دادن به اعتقادات، ادراکات،

72. Cf. M. Mandelbaum, "Philosophy, Science, and Sense Perception", (Baltimore: John Hopkins UP, 1964).

73. Cf. E. Gellner, "Legitimation of Belief" (Cambridge: CUP, 1974).

که فصل پنجم آن شامل بحثهای مهم و ارزنده‌ای است در خصوص اهمیت زبان‌شناسی ساختاری جامسکی.

دریافته‌ها و روابط ما، این نکته را از نظر دور داشته‌اند. اما این قدرت نامحدود نیست. زبان نمی‌تواند طبیعت مادی و زیست‌شناختی را شکل دهد. این نکته که اندیشه و فرآورده‌های نظری و مفهومی خاص آن چگونه با جهان ارتباط دارند، موضوع معرفت‌شناختی کهنی است. تلقی از اندیشه یا فلسفه به مثابه جریانی تهذیبی و کلامی، ایده جالبی است، ولی در نهایت قادر به هدایت پویا انسان برای ارتقاء شرایط زندگی شخصی و اجتماعی نیست. این امر مستلزم شناختِ بسترهای واقعی طبیعی و اجتماعی کنش و آگاهی است، شناختی که نهایتاً متقاعدکننده است، زیرا امکان تمیز دخالت‌های علمی از انگیزه‌های غیرعلمی را فراهم می‌سازد.^{۷۴}

جریان فرا اندیشهٔ رمانتیکی، هرمنوتیکی و نسبی‌گرا دربارهٔ پژوهش‌های علوم اجتماعی و علوم انسانی قویاً منکر این نظر است که این علوم می‌توانند همانند علوم طبیعی بشوند یا خواهند شد. البته این جریان نظر خاصی دربارهٔ علوم دارد و آن اینکه آنها را متضمن رابطهٔ معرفت‌شناختی ثابتی بین شیء خارجی و فرد پژوهشگر می‌داند، همچنین بیانگر برداشتی از کنش انسانی، آگاهی و روابط اجتماعی است مبنی بر اینکه این موارد را نمی‌توان با روش علوم طبیعی مورد مطالعه قرار داد. لیکن، باید تأکید نمود که علوم، روش‌شناسی‌های یکسان و مشابه ندارند. جستجو برای یافتن روش‌شناسی غیرتاریخی صحیح برای تمام علوم نشان داد که نه تنها بی‌فایده بلکه خطرناک است. معذک، گرچه هر علم ویژگی‌های اختصاصی خود را داراست، ولی در هر حال به یک معنای اساسی هر کدام در جای خود از جهاتی اساسی، علمی بشمار می‌روند.

در مخالفت با نفعی‌ماقبلی تجربی رویکرد علمی به تاریخ اجتماعی ساختاری، کافی است نشان دهیم که علوم اجتماعی در واقع مسیرهای پیشرفت متعدد خاصی را برای ایجاد قلمرو طی می‌کنند. اگر قرار است علوم اجتماعی را به لحاظ اهداف تبیینی آنها جدی بگیریم، در صورتی که چنین اهدافی داشته باشند، باید مسیرهای خاص خود را دنبال نمایند. تبیین مناسب و ارتقاء آن مستلزم انسجام قلمرو و تناسب مفاهیم با اهداف آنهاست. در علوم اجتماعی هنوز فرایند بسیار مناقشه‌برانگیزی در خصوص ایجاد قلمروهای دانش و روش‌شناسی‌های آنها ادامه دارد. این آخرین مرحلهٔ فرایندی است که سه قرن به طول انجامید. ایجاد و پذیرش قلمروهای علوم اجتماعی هنوز به مرحله‌ای نرسیده است که در آن راجع به تعریف مفاهیم، روش‌شناسی‌ها و نظریات عمومی اجماع وجود داشته باشد.

بحث ما تا حدودی در این خصوص است که چگونه می‌توان به لحاظ روش‌شناسی و

74. Cf. I. Hacking, "Representing & Intervening", (Cambridge: CUP, 1983).

نظری، قلمروی مقبول برای تاریخ اجتماعی ساختاری ایجاد نمود. و چگونه می‌توان شالوده‌ها یا چارچوب روش‌شناسی و مفاهیم آن را تعیین و تثبیت نمود. نباید قلمرو تاریخ ساختارهای اجتماعی را متفاوت از قلمروی دانست که ساختارهای مذکور را به مثابه جریان‌هایی ایستا یا صرفاً موجود در حال، مورد مطالعه قرار می‌دهد. ساختارهای اجتماعی بطور ماهوی و ذاتی جریان‌های تاریخی محسوب می‌شوند، البته به معنای دوگانه و پارادوکسی آن یعنی «موقتاً پیوسته» و «دائماً متحول». بنابراین مفاهیم انتزاعی جامعه‌شناختی و اقتصادی‌ای که تاریخ ساختاری از آنها استفاده می‌کند، باید دارای نقطه ارجاع یا مرجع ذاتاً تاریخی و پویایی باشند. از این دیدگاه، یکی از کاستیهای عمده نظامهای اقتصادی تعیین‌کننده در دوران مدرن کنار گذاشتن جریان فعال و پویا به نفع الگوهای انتزاعی است، که البته بعداً مجبور می‌شوند در مطالعه و تحلیل تاریخ، مجدداً متغیرهای پویایی برای خود دست و پا کنند. مدل‌سازی فی‌نفسه معضل خاصی نیست؛ در واقع تجربیات لازمه تبیین بشمار می‌روند، البته پیش‌فرضهای غیرتاریخی نهفته در پس هر الگو و مفاهیم ایستای بسیاری از این الگوها باید مورد نقد و نظر جدی قرار بگیرند.

این نظر که تاریخ‌مندی جامعه مغایر با شناخت علمی است زیرا چنین شناختی تنها می‌تواند از نوع ساختارهای ثابت مکانی-زمانی باشد، به راحتی قابل نفی است. همچنین استدلال می‌شود که چون طبیعت برخلاف جامعه تحت کنترل قوانین عام، کلی و ثابت قرار دارد، لذا تفاوتی چنان بنیادین در هستی‌شناختی وجود دارد که کشف «قوانین» ترکیب و تاریخ اجتماعی ساختاری غیرممکن است.^{۷۵} ولی مخالفت با این نظر وجوه سه‌گانه‌ای دارد: نخست اینکه جامعه تنها نظام تاریخی نیست. کل پهنه گیتی، شامل سیارات، تغییر و تحولات زمین‌شناختی، زیست کره یا فضای حیاتی زمین، و تکامل اشکال زیستی جملگی از نظر دارا بودن فرایندهای خاص در حال تحول، تاریخی محسوب می‌شوند. دوم اینکه هدف کشف قوانین، ضرورتاً تنها ویژگی مشخصه علم بشمار نمی‌رود. ویژگیهای اساسی‌تر علوم را می‌توان در اشکال عقلانیت، ساختار استدلال، بازتابندگی و انتقاد از خود، و عینیت تجربی پیدا کرد. ظاهراً دلیل متقنی وجود ندارد که چرا در مطالعه و بررسی تاریخ ساختارهای اجتماعی نتوان از شکل عقلانیت و نظام استدلال موجود در علوم طبیعی استفاده نمود. سوم آنکه ممکن است کاشف به

۷۵. آیزایا برلین در مقاله مشهوری تحت عنوان «مفهوم تاریخ علمی» (۱۹۶۰) معتقد است که تاریخ نمی‌تواند یک علم باشد. این ایده به ویکو بازمی‌گردد، که طرفدار تفکیک بین علوم طبیعی و تحقیق انسانی بود، و بعدها توسط نوکاتیانی چون دیلتای، ویندلبند و ریکرت بسط پیدا کرد.

- Isaiah Berlin, "The Concept of Scientific History", *History and Theory*, 1, 1960

عمل آید که تاریخ ساختارهای اجتماعی به شیوه‌ای همانند مثلاً تاریخ مطالعات تغییرات (و علل پیدایش) پستی و بلندیهای سطح زمین (ژئومورفولوژی) [geomorphology] یا همانند تاریخ یک زیست بوم پیچیده، تابع قانونمندی خاصی است. «اصل نفی پیشینی طبیعت» شاپی‌یر را می‌توان در خصوص جامعه نیز اعمال نمود. ساختار جامعه و مکانیسمهای تاریخ آن به سرعت و سهولت به مدد فهم متعارف یا درک معمول قابل دریافت نیستند. این نظر که چون ما نسبت به جامعه «درونی» محسوب می‌شویم لذا به گونه‌ای شهودی می‌توانیم ساختار آن را درک نماییم، معقولتر از این نظر نیست که چون ما نسبت به جسم یا روان خود «درونی» محسوب می‌شویم، لذا به گونه‌ای شهودی می‌توانیم آنها را درک کنیم. معذک از تاریخ علوم کاملاً پیداست که زنجیره‌ای از استدلال وجود دارد (شاید بعضاً همراه با افت و خیزهایی خاص) که فهم متعارف (عقل سلیم) را با شناخت علمی پیوند می‌دهد. اما علوم طبیعی از فهم متعارف فاصله بسیار زیادی گرفته است. ولی شناخت یا معرفت در حوزه تاریخ اجتماعی ساختاری هنوز راه چندان زیادی طی نکرده است و همچنان در قید فهم متعارف قرار دارد و بتدریج باید از آن فاصله بگیرد. به نظر می‌رسد مشکل تا حدودی به روش‌شناسی‌های نامناسبی برمی‌گردد که بسیاری از کارورزان به خدمت گرفته‌اند. برای اطلاع از رویکردهای روش‌شناسی در تاریخ ساختاری رک. نمودار (۲)

نخستین رسالت اثری که به تجزیه و تحلیل روش‌شناسی‌های شاخه‌ها یا قلمروهای خاص علوم و دیگر حوزه‌های فکری می‌پردازد، این است که مشخص سازد این شاخه‌ها، قلمروها و حوزه‌ها چگونه موضوعات و مسایل مورد تشریح و تبیین خود را تشریح و تبیین می‌کنند؟ چارچوب مفروضات فلسفی و روش‌شناختی که توصیفات و تبیین‌ها در قالب آن صورت می‌گیرند، کدام است، و پیوندهای بین چارچوب، نظریه‌ها و تبیین‌ها کدامند؟ در واقع مفروضات فلسفی و روش‌شناختی هم برای تحقیق تجربی ضروری هستند، و هم همواره به نوعی حضور دارند. این بدان معنی نیست که بگوییم این مفروضات همیشه به سهولت قابل تشخیص یا مستقل از تفکر تجربی هستند. ولی همواره بخشی از اعتقادات کلی یا نظرات مبهم را تشکیل می‌دهند، که شاید بتوان آنها را به مثابه مفاهیمی درباره‌ی چگونگی روند پیشرفت نظم تجربی بیان نمود. [مفروضات فلسفی و روش‌شناختی] پیوند نزدیکی با تحقیق تجربی دارند، ولی به لحاظ تحلیلی جدا ساختن آنها از هم امکانپذیر است. تفکیک و ابضاح چارچوبها نخستین رسالت پژوهش در فلسفه تحلیلی است، که رسالت دوم متکی به آن است.

رسالته دوم عبارت است از ارائه نقد و نظر در خصوص انسجام، توان، کفایت، کارایی، معقولیت و مقبولیت روش‌شناسی‌ها و تبیین‌ها، با این دید که کمک سازنده‌ای به

فرایند جاری پژوهش تجربی صورت بگیرد. اینطور نیست که تمام پژوهشگران تجربی در قلمروی شناخته شده در سطح روش‌شناختی واحد و مشابه باشند، یا از روش‌شناسی واحد و مشابهی استفاده کنند. با این حساب پژوهش عقلانی فلسفی و روش‌شناختی، متحد پژوهش تجربی به ویژه در علوم تکامل نیافته است (یا خواهد بود).

فلسفه تحلیلی تاریخ در اوج تکامل خود در سالهای دهه ۱۹۶۰، چندان به فکر نقد و نظر نبود، بلکه عمدتاً سعی داشت تا روند نگارش تاریخ یا جریان تاریخ‌نویسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. رسالت این فلسفه ارزیابی و تبیین کم و بیش منفعل مفروضات تبیینی موجود و کاربستهای مورخان بود که مابه‌ازاء یا نقطه مقابل فلسفه تحلیلی علم محسوب می‌شد. بسیاری از این فلاسفه بر آن بودند تا نشان دهند که شناخت تاریخی شکل خاص، معتبر و ماندگاری از «دانستن و فهمیدن» است که از منطق، معیارها، موازین، اصول و مبانی خاص خود برخوردار است.^{۷۶} از آن زمان به بعد این نگرش یا طرز تلقی

۷۶. آثار زیر نمونه‌هایی است از فلسفه تحلیلی درباره تاریخ که از تمایز و برجستگی دانش تاریخی دفاع می‌کنند:

- W. H. Dray, "Laws & Explanation in History." (London: OUP, 1957)
 - W. B. Gallie, "Philosophy and the Historical Understanding" (London: Chatto and Windus, 1964).
 - L. O. Mink, "The Autonomy of Historical Understanding" *History and Theory*, V (1965)
 - _____ , "The Divergence of History and Sociology in Recent Philosophy of History" (1973)
 - _____ . "Philosophy and Theory of History" (1979)
 - L. Stone, "The Revival of Narrative: Reflections on a New Old History", *Past & Present*, no. 85, 1979.
 - P. Abrams, "History, Sociology, Historical Sociology," *Past and Present*, no. 87, 1980.
- مباحثات روش‌شناسی متعددی درباره تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی صورت گرفته است که متأسفانه در آنها به مسایل معرفت‌شناسی توجه چندانی نشده است. از جمله در اثر فوق از آبرامز و آتار استون، تیلی، جی. الی، اریک هابشپام و سایرین. برخی از نویسندگان نیز طی مقالات متعددی به حمایت از مفهوم تاریخ اجتماعی به مثابه تاریخ طبقات فرودست یا تاریخ زندگی مردمان متوسط و عادی برخاسته‌اند. از جمله می‌توان به پی. استیرنز [P. Stearns] اشاره کرد که مقالات بیشماری در این زمینه نوشته است. مسئله رابطه بین تاریخ و جامعه‌شناسی و ارتباط این دو حوزه با یکدیگر نیز بسیار دیر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. برخی از مهمترین آثاری که بحثهایی در این زمینه صورت داده‌اند عبارتند از:
- P. Abrams, "Historical Sociology" (Somerset: Open Books, 1982).
 - P. Burke, "Sociology and History" (London: Allen & Unwin, 1980).
 - _____ , Theorists & Historians, in P. Burke (ed.), *History and Social Theory* (Cambridge: CUP, 1996) pp. 1-21

بنا به دلایل چندی رو به تحلیل نهاد. یکی از دلایل این بود که بسیاری از مورخان به درستی متوجه این نکته شدند که باید به سمت فعالیتهای بین رشته‌ای و چند رشته‌ای روی آورند، و به انواع طرق با رشته‌های مختلف علوم اجتماعی، علوم انسانی و روان‌شناختی پیوند برقرار سازند تا بلکه بتوانند تبیین‌های جامع، مناسب و معتبری ارائه دهند. دلیل دیگر بحرانی است که در سالهای دهه ۱۹۶۰ در فلسفه علم پیدا شد و سبب افزایش عدم اطمینان زیادی درباره ماهیت شناخت علمی و دیگر اشکال شناخت شد. مورخان نیز تا حدود زیادی از این منازعات تأثیر پذیرفته بودند. لیکن این نظر که نقد فلسفی و روش‌شناختی صریح می‌تواند کمک حال پژوهش تجربی باشد هنوز در بین مورخان جا نیافتاده است. این نوع نقد این روزها در بین جامعه‌شناسان بیشتر جافتاده است و احتمالاً در سطحی کمتر نیز در بین اقتصاددانان در حال گسترش است. یکی از شاخصهای تعیین‌کننده توسل به نقد روش‌شناختی، میزان انسجام درونی رشته‌های تجربی نظیر اقتصاد یا تاریخ در شکل اعتقادات مشترک راجع به اصول و مبانی بنیادین، اهداف، و رویه کار است. زمانی که این وحدت یا انسجام وجود نداشته باشد - بعضاً به دلیل ناکامی در تبیین یا خلقی رویکردهای جدید - در آن صورت توسل به فلسفه و روش‌شناسی برای کمک گرفتن مقبولتر می‌نماید. به عبارت دیگر کارورزان تجربی به دلیل مشاهده معضلات تبیین تجربی، سؤالاتی درباره مفروضات روش‌شناختی و فلسفی رشته‌ها مطرح می‌سازند. همین نکته عامل عمده مباحثاتی میان افرادی نظیر لارنس استون (Lawrence Stone)، اریک هابسبام، و فیلیپ آبرامز در نشریه «گذشته و حال» [Past and Present] در ۸۰ - ۱۹۷۹، و ارائه مقالات و مطالب بیشماری پیرامون بحثهای روش‌شناختی درباره تاریخ اقتصادی و اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی گردید.

ماهیت نظریه

تفکیک مسایل فلسفی و روش‌شناختی مربوط به تبیین از مسایل عمدتاً نظری، گام بسیار مهمی بشمار می‌رود. ناکامی در این راه امری معمول و در عین حال منشأ برخی خطاهاست. مقاله لارنس استون در نشریه *Past and Present* (۱۹۷۹) نشان می‌دهد که وی متوجه تفاوت بین «ساختارگرایی» که بخشی از یک روش‌شناسی است، و «ماتریالیسم تاریخی» که نظریه تحول ساختاری است، نشده است. معضلات مربوط به

→ مقاله فوق توسط مترجم گفتار حاضر به فارسی برگردانده شد و در شماره دوم فصلنامه تاریخ معاصر به چاپ رسید.

- N. Elias, "Introduction: Sociology and History", in *The Court Society*, (Oxford: Blackwell, 1983).
- E.J. Hobsbawm, "From Social History to the History of Society", *Daedalus*, no. 100.1971.

تدوین نظریه‌های خاص و کاربرد آنها در جریان پژوهش‌های میدانی و در خود میدانها یا حوزه‌های تحقیق و پژوهش آشکار می‌شوند؛ این حوزه‌ها دارای چارچوب فلسفی و روش‌شناختی مشخص و نسبتاً منسجمی هستند که موضوع اصلی [subject - matter] پژوهش را ترسیم می‌کند. چارچوبها دربردارنده آراء متافیزیکی (که غالباً از قوام و بنای محکمی برخوردارند)، مفاهیم عام و کلی راجع به ماهیت اهداف تحقیق در درون قلمرو مورد نظر، اصول و مبانی روش‌شناختی عام، و مجموعه‌ای از ابزار تبیین زبانی، نظیر استعاره [metaphor]، ایجاز [metonymy]، تمثیل [analogy] تشبیه [simile]، و الگوهای مأخذی [source models] هستند. نظریه‌های علمی برای ارائه تبیین‌های علّی درباره نوع پدیده‌ها و فرایندها به‌طوری که پدیده‌ها و فرایندهای خاص را بتوان به کمک آنها تشریح و تبیین نمود، از این آراء متافیزیکی، اصول روش‌شناختی، ابزار تبیین زبانی و الگوهای مأخذی استفاده می‌کنند.^{۷۷} ولی این تنها یکی از چند دریافت رایج از نظریه در حوزه مطالعات اجتماعی و انسانی است. دریافت دوم از نظریه، آن را به مثابه فرایند تکوین مفهوم می‌داند که طی آن پدیده‌ها، فرایندها و تمهیدات زبانی نظیر تمثیل، استعاره، تشبیه و .. در چارچوب طبقه‌بندی‌های تبیینی و رده‌ای [taxonomic] قرار می‌گیرند. دریافت سوم، نظریه را نوعی الگوسازی [model - building] می‌داند که طی آن با استفاده از نمونه‌های آرمانی و توصیفات مشابه، و مجموعه‌های معادلات ریاضی به تنظیم داده‌ها و حل معضلات مربوط به روابط متقابل میان مجموعه‌های مشاهدات اقدام می‌گردد. دو دریافت اخیر را می‌توان به مثابه موارد فرعی و در عین حال کمکی برای نظریه علمی نخست دانست که در پاراگراف قبلی بدان اشاره کردیم، به شرط آنکه نظریه را به مفهوم واقع‌گرایی آن ببینیم تا مفهومی ابزارگرا.^{۷۸} در دوران علوم اجتماعی کلاسیک در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم رسالت نظریه اجتماعی ارائه تبیین‌هایی در خصوص روابط اجتماعی، با دید ایجاد مبنایی برای کنش سیاسی، تلقی می‌شد.

دریافت چهارم، که دریافت کاملاً متفاوتی از نظریه اجتماعی است، نظریه را در اصل سازه‌های تخیلی، زبانی و کلامی هویتها، پدیده‌ها، مراحل، رویدادهای ضمنی، یا سناریوهایی می‌داند که بعضاً برای روشن ساختن و آشکار کردن واقعیتی بکار می‌روند

۷۷. دیدگاهی که برای مثال از سوی کارل پوپر درباره نظریات علمی ارائه شده بر آن است که نظریه‌های علمی برای آزمون تجربی، ادعاهای وجودی ارائه می‌دهند، گرچه منازعات چشمگیری در خصوص منطق و اهمیت تکثیر و تأیید نظریه وجود دارد. نک: منطق اکتشاف علمی، پوپر:

- K. R. Popper. "The Logic of Scientific Discovery", (London: Hutchinson, revised edn, 1972).

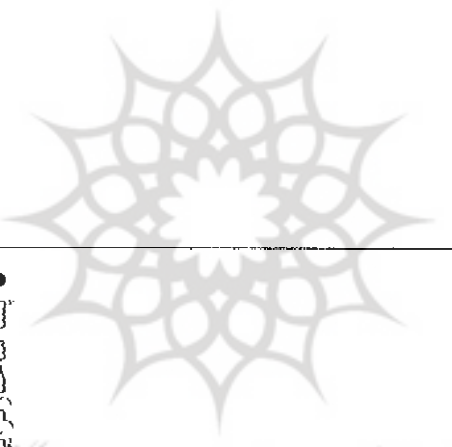
۷۸. درباره دیدگاههای مدافعه‌آمیز از برداشت واقمگرایی علمی از نظریه اجتماعی نک:

R. Bhaskar, "The Possibility of Naturalism". (Sussex: Harvester, 1979).

_____ , "Philosophy & the Idea of Freedom". (Oxford: Blackwell, 1991).

نمودار (۲) رویکردهای روش شناختی در برخورد با تاریخ ساختاری با توجه به مبانی فلسفی آنها

ساختگرایی	کل گرایی	فردگرایی	مبانی فلسفی رویکردهای روش شناختی
<p>● تفسیرگرایی جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی</p> <p>● تاریخ عامیانه و تاریخ شفاهی</p>	<p>● تاریخ کارکردگرا</p> <p>● جامعه‌شناسی نوسازی کارکردگرا</p> <p>● تفسیرگرایی تاریخی سنتی</p>	<p>● تاریخ شرح حال‌نویسی سنتی</p> <p>● جامعه‌شناسی و جمعیت‌نگاری تاریخی تجربی</p> <p>● تاریخ اقتصادی سنتی</p> <p>● تاریخ اجتماعی تجربی رسمی</p> <p>● تاریخ اقتصادی جدید</p> <p>● کلیومتریک نئوکلاسیک</p> <p>● فردگرایی رفتاری</p> <p>● نهادگرایی نئوکلاسیک</p>	<p>رویکردهای کارکردگرای نظام‌مند</p> <p>رویکردهای تفسیری</p>

<ul style="list-style-type: none"> ● تاریخ ساختن کل‌گرایی آنال ● تاریخ اجتماعی - فرهنگی مارکسیستی ● تاریخ مارکسیستی کل‌گرا ● جامعه‌شناسی تاریخی مارکسیستی ● جامعه‌شناسی تاریخی و پیری مارکسیستی ● جامعه‌شناسی تاریخی نوزبررت الیاس ● جامعه‌شناسی تاریخی چارلز تیلی ● جغرافیای ساختمندی ● رویکرد شبکه‌های اجتماعی ● جامعه‌شناسی تاریخی تورین 	<p style="text-align: center;">  پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی رتال جامع علوم انسانی </p>	<p>رویکردهای ساختی رابطه‌ای</p>
<ul style="list-style-type: none"> ● مکتب ساختارگرایی آنال: تاریخ فکری، اجتماعی-اقتصادی ● تاریخ بوم‌شناسانه ● ساختارگرایی مارکسیستی ● پسا ساختارگرایی 		<p>رویکردهای ساختگرا و پسا ساختگرا</p>

که در پرده ابهام قرار گرفته است و هرگز کمترین تعریف یا توضیحی در خصوص آن به عمل نیامده است، و هیچگاه به طور مستقیم مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته است. یک شکل این ایده جامعه را همانند متنی می‌داند که از برخی جهات مستلزم تفسیر است، ولی نکته اینجاست که تفسیر درست و صادقانه‌ای وجود ندارد. در واقع همانطور که برخی از مدافعین این رویکرد اذعان دارند تفاوت بین این نظریه هرمنوتیکی و پدیدارشناختی و محصولات هنری تخیلی بسیار ناچیز است.^{۷۹}

برخی از کارورزان «نظریه اجتماعی» که منحصراً با نقد متون سر و کار دارند، به تعبیر پی‌یر بوردو، در مقابل «نظریه علمی»، «نظریه نظری» [theoretical theory] تولید می‌کنند. به اعتقاد وی:

نظریه علمی با کار تجربی و برای آن، شکل می‌گیرد و از برخورد و رویارویی با موضوعات جدید بیشتر سود می‌برد تا از قبیل جدلیات نظری. نتیجتاً حمایت واقعی از علم به معنای انتخابی است سخت و ریاضت‌کشانه در اختصاص دادن وقت و تلاش بیشتر به منظور اجرای یافته‌های نظری از طریق به کار بستن آنها در پروژه‌های تحقیقاتی جدید، نه آماده ساختن آنها برای عرضه از طریق آراستن در لفافه پرزرق و برق فراگفتمان – که به جای آنکه در خدمت اثبات صحت و سقم این تفکر باشد، بیشتر پیرامون اهمیت و ارزش آن داد سخن می‌دهد، یا از طریق انتشار و اشاعه آن در جریانات بشماری که عصر جت و عصر کنفرانسها برای پژوهشگر خودشیفته فراهم می‌سازند، در خصوص فواید آن صحبت می‌کنند...

تلقی از نظریه به مثابه نوعی روش کار که عملاً هدایت و سازماندهی کار است علمی را برعهده دارد، مسلماً به معنای کنار گذاشتن قابلیت تطبیق بُستوارانه‌ای [fetishistic accomodativenss] است که «نظریه‌پردازان» معمولاً همراه با نظریه طرح می‌کنند.^{۸۰}

متأسفانه بخش اعظم «نظریه اجتماعی» از این نوع خودشیفتگی است، که تنها به پیگیری تبارشناسی (یا ریشه‌های تاریخی) مفاهیم و پرداختن به وحدت و انسجام درونی آنها توجه دارد، اما کمترین ارجاع تجربی و عینی در آن به چشم نمی‌خورد جز به

۷۹. برای اطلاع از بحثهایی که راجع به ایده متنی/تفسیری از نظریه صورت گرفته است، نک:

R. H. Brown, "A Poetic for Sociology", (Cambridge: CUP, 1977)

_____ , "Historical Science As Linguistic Figuration", *Theory and Society*, 14, 1985.

_____ , "Society as Text" (Chicago: University of Chicago Press 1987)

80. P. Bourdieu, "The Genesis of the Concepts of *Habitus* and of *Field*", *Sociocriticism*, (no. 2, 1985), pp. 11-12

سایر متون در چارچوب «گفتمان».

برخی دیگر از اشکال «نظریه کلان» (مثل نظریه ماتریالیستی مارکس دربارهٔ عمل هدفمند ایراکسیس) و تحول ساختاری، نظریه کارکردگرایانه دورکیم دربارهٔ دین، نظریه کارکردگرایانه پارسونز دربارهٔ تکامل اجتماعی، نظریه مراحل رشد اقتصادی روستو، نظریه اقتصادی عقلگرایانه آلسون دربارهٔ ظهور و سقوط ملل، جامعه‌شناسی تاریخی بندیکس دربارهٔ پیدایش ملتها، نظریه شاکله‌های اجتماعی نوربرت الیاس، جامعه‌شناسی کنش تورن، و نظریه قدرت اجتماعی و قدرت دولتی مان (Mann)^{۸۱} سازه‌هایی مرکب از مفاهیم و نظریات بسیار کلی و عام هستند که انتظار می‌رود برای تمام یا بسیاری از ساختارها، نهادها و تأسیسات اجتماعی کاربرد داشته باشند. اما بعضی اوقات آنچنان کلی و عام هستند که به هیچوجه معلوم نیست چگونه می‌توانند موارد خاص را تشریح و تبیین نمایند. در واقع پاره‌ای از این نظریات به درستی بیشتر به عنوان الگوها یا مفاهیمی تلقی می‌شوند که بخشی از یک چارچوب تبیینی به‌شمار می‌روند و فحوا یا ارجاع تجربی بسیار کمی دارند. مادامی که این نظریات براساس نمونه‌های تجربی ارائه شوند، برای مثال همانطور که در خصوص نظریات مارکس، آلسون، بندیکس، بوردو، الیاس، تورن، و مان دیده می‌شود، می‌توانیم بگوییم که [نظریات مذکور] اشکالی از نظریه علمی (یا پیش علمی) هستند. پاره‌ای دیگر از نظریات، مانند آراء پارسونز، روستو و گیدنز از نظر مفهوم و ارزش به سازه‌های تحلیلی «نظریه‌پردازان نظری» مورد استهزاء بوردو نزدیک‌ترند. البته می‌توان استدلال کرد که فرا نظریه‌پردازی نوع پارسونز/گیدنز، روش‌شناسی‌ها، فرضیات، و مفاهیم مفید و نیرومندی در دسترس دیگر پژوهشگران قرار می‌دهد. مادامی که این روش‌شناسی‌ها، فرضیات، و مفاهیم مفید و مؤثر باشند، در آن صورت نظریه‌پردازی نیز مفید و مؤثر خواهد بود.

رنوس عمدهٔ وجوه تمایز و شاخصه‌هایی را که سعی کردم در مقاله حاضر خلاصه کنم، به شرح زیرند:

الف) معضلات فلسفی، که ناظر به موضوعاتی است دربارهٔ وجود و تبیین - به عبارت دیگر موضوعات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی بسیار عام و کلی، که اکثر مواقع مستتر و پنهان می‌مانند و تنها به مدد پژوهش صراحتاً فلسفی تحلیل می‌شوند.

ب) معضلات روش‌شناختی، که جنبهٔ عینی‌تری دارند، از این جهت که ناظر به ترسیم قلمروها و کاربردهای تبیینی واقعی و صور استدلال علوم با رشته‌های خاص هستند. مسایل و موضوعات روش‌شناختی، به ویژه در دوران بحران شایعتر

۸۱. در پانوشته‌های قبل به مهمترین آثار این نویسندگان اشاره کردیم.

از موضوعات فلسفی هستند.^{۸۲}

ج) نظریات علمی، که عبارتند از مفاهیم، الگوها، قضایا، و گزاره‌های عام درباره مکانیسمهای ساختاری، قدرتها، و روابط علی میان گونه‌ها، انواع، ورده‌های مختلف هویتها، پدیده‌ها، وقایع، و فرایندهای موجود در یک قلمرو. نظریه‌ها مستقیماً برای تبیین وقایع و فرایندهای خاص بکار می‌روند. باید بین نظریه‌های عام (مثلاً نظریه نسبیت عام، نظریه ترمودینامیک کوانتومی، نظریه حرکت سطحی قاره‌ها، نظریه تکامل داروینی، نظریه تعادل اقتصادی نئوکلاسیک، نظریه طبقاتی ماتریالیسم تاریخی، نظریه روانکاوی فرویدی) که سعی دارند تمام ساختارها، مکانیسمها، روابط و پدیده‌های عمده را در چارچوب حوزه یا قلمروی کلی قرار دهند، و نظریه‌های مربوط به وقایع و فرایندهای خاص تر تفکیک و تمایز قایل شویم. مورد اخیر، یعنی نظریه‌های خاص، با استفاده از نظریه‌های عام، مفاهیم و تمهیدات زبانی، نظیر استعارات، کنایات، تمثیلهای، و الگوها تدوین می‌شوند، ولی از طریق مواجهه مستقیم با شواهد تجربی مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌گیرند، روندی که ممکن است موجب تحولاتی در نظریه و سازمان، ماهیت، و مفهوم شواهد مورد نظر گردد.

فلسفه‌ها، روش‌شناسی‌ها، و نظریات عام، چارچوب تدوین نظریه‌های خاص، روشهای تحقیق، و تبیین‌های عینی درباره یک قلمرو (حوزه) را می‌سازند و لذا به نوعی از مسائل تجربی دور هستند. صریح و آشکار بودن یا کاملاً ضمنی و پنهان بودن چارچوب مذکور تا حدودی به میزان پیشرفت علوم و به میزان اجماع موجود در میان کارورزان بستگی دارد. معمولاً پیشرفت بیشتر، به معنای اجماع بیشتر است، که باعث می‌گردد تا چارچوب مورد نظر ضمنی و مستتر بماند. منازعات و اختلافات روش‌شناختی بعضاً نشانه عدم کمال و عدم بلوغ است. تکامل و بقای چارچوب نهایتاً در گرو اتکا یا وابستگی عام ولی غیرمستقیم به کارایی تبیینی تجربی و پیشرفت قرار دارد. از این موارد که بگذریم، بخش اعظم مقاله حاضر به بحث و بررسی مسایل و موضوعات فلسفی و روش‌شناختی مربوط به شرح و تبیین تاریخ ساختاری می‌پردازد.

۸۲. معضلات روش‌شناختی را نباید با مسایل مربوط به روشهای تحقیق که با معضلات فنی هدایت پژوهش تجربی دقیق، نظیر شیوه‌های نمونه‌گیری، بررسی آماری، گردآوری اطلاعات آرتیوی، فرمولهای اقتصادی و امثالهم سروکار دارند، اشتباه گرفت. این موارد در واقع مابازاء شیوه‌های تجربی آزمایشگاهی و میدانی در رشته‌های فیزیک، شیمی و زیست‌شناسی، محسوب می‌شوند. البته روشهای تحقیقی تا حدودی از سوی آراء روش‌شناختی تعیین می‌شوند.

البته قصد دارم با استفاده از برخی نکات و به کمک برخی وجوه تمایزات مهم بین آراء و عقاید فلسفی، روش‌شناختی و نظری که پیشتر برشمردم، دیدگاهی انتقادی دربارهٔ رویکردهای موجود در زمینهٔ نگارش تاریخ اجتماعی ساختاری ارائه دهم. برخی از این رویکردها بر مجموعه مشخص و مستقلی از مفروضات فلسفی و مفاهیم روش‌شناختی مبتنی هستند، اما برخی دیگر، نظیر مارکسیسم، رفتارگرایی، کارکردگرایی، و نئوکلاسیسم در واقع نظریه‌هایی عام بوده و لذا جایگاه یا شأن رویکردهای مستقل و حقیقی را ندارند یا نمی‌توانند از چنین جایگاهی برخوردار باشند. مبانی فلسفی و روش‌شناختی رویکردها را باید پیش از آنکه بتوان نظریه‌ها و تبیین‌های آنها را با هم مقایسه کرد، به تفصیل و دقت برشمرد.

مفهوم قلمرو علمی

در بررسی معضلات روش‌شناختی تاریخ‌نگاری ساختاری معاصر، نخست باید معضل چارچوب تبیین را مورد لحاظ قرار داد. زیرا برخلاف عقیدهٔ بسیاری از فلاسفهٔ تبیین، از جمله امپریستهای منطقی طی سالهای دههٔ ۱۹۳۰ تا دههٔ ۱۹۵۰، ساختار تبیین به منطقی ظاهراً بنیادین تحقیق یا تمایز بنیادین بین نظریه و مشاهده محدود نمی‌شود. روایتی ساده‌انگارانه از این ایده، در قلمرو اقتصاد و بخشهایی از تاریخ اقتصادی، جامعه‌شناسی، و روانشناسی بسیار تأثیرگذار و تعیین‌کننده بود، به طوری که برخی از کارورزان را به این عقیده کشاند که در آن دسته از تحقیقات اجتماعی که می‌خواهند علمی و بالطبع کاملاً تبیینی باشند، صرفاً باید از الگوی تبیین قانونمند، قیاسی، واگشت‌گرا و انتزاعی استفاده نمود.^{۸۳} امپریستهای منطقی بر بیان دقیق منطقی کلی کشف و یا تأیید در علم تأکید داشتند. آنان عقیده داشتند که علم باید از هر گونه مفروضات متافیزیکی دور بماند، لیکن دربارهٔ ارجاع ابزاری یا ارجاع واقع‌گرایانهٔ نظریه‌های مربوط به موارد مشاهده‌ناپذیر بین آنان اختلاف نظر وجود داشت. علم، براساس الگوی مفروض فیزیک، جریانی اصالتاً منطقی، عینی، تقلیل‌گرا، و مستقل از دیگر صور «تبیین» تلقی می‌شد، به ویژه مستقل از هرمنوتیک نسبی‌گرا و کل‌گرا، که نوعی روش تحقیق امانیستی محسوب می‌شد. اما از آغاز سدهٔ اخیر بحثهای پیچیدهٔ زیادی دربارهٔ تشکیلات و صبغه‌های فکری، روان‌شناختی، نهادی و جامعه‌شناختی علم و دیگر صور تبیین صورت گرفته است که تا قبل از آن بی‌سابقه بوده است؛ این بحثها در اوایل قرن با دیدگاههای وبر شروع شد، در دههٔ سی به آراء مانهایم و آدورنو رسید، آنگاه در دههٔ

^{۸۳} از جمله آثار کلاسیک در علوم اجتماعی پوزیتیویستی می‌توان به آثار میلتون فریدمن، ا. نورث، و بی. اف. اسکینر اشاره کرد.

چهل در دیدگاهها و نظرات تاریخی کالینگوود تبلور یافت، و سرانجام در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت با آراء پوپر، اسکریون [Scriven]، هَنسِن [Hanson]، فیرابند [Feyerabend]، کوئین [Quine]، و به ویژه کوهن [Kuhn] ادامه یافت. عقلانیت، منطق، عینیت، انسجام، اعتبار، و جدایی یا استقلال علوم جملگی با استدلالهای نسبی‌گرا و واقع‌گرا مورد شک و تردید قرار گرفته‌اند.

شاید بزرگترین پیشرفتی که طی دوره مابعد پوزیتیویستی و مابعد کانتی در فهم ماهیت تبیین به وجود آمد، این شناخت عمومی باشد که روش‌شناسی‌ها، نظریه‌ها، و تبیین‌ها از طریق پیکره‌های فرامنطقی و به لحاظ تاریخی متغیری که بعضاً تحت عناوین مختلفی نظیر «دانش پیش‌زمینه‌ای» [background knowledge]، «سنتها»، «پارادایم»، «برنامه‌های پژوهشی»، «حوزه»، یا «قلمرو» توصیف شده‌اند، به یکدیگر مرتبط هستند. همه اینها را می‌توانیم «مفاهیم چارچوبی» بنامیم. معضل عمده‌ای که این شناخت در پی دارد رابطه بین چارچوبها و عینیت و پیشرفت دانش است: ارتباطها و پیوندهای موجود میان چارچوبها، فعالیتهای پژوهشی و تبیینی، مدارک مشاهده‌ای، و واقعیت کدامند؟ آیا تمام رشته‌های علوم باید دارای شکل استدلال واحد و مشابهی باشند تا تمام این موارد را به هم پیوند دهد؟ آیا علوم از نظر ارتباط چارچوبهای آن با ظواهر و واقعیت، بر دیگر اشکال تبیین و فهم برتری دارند؟ چرا چارچوبها دستخوش تغییر و تحول می‌شوند؟ آیا علوم در کشفیات خود همواره پیشرفت عینی و ملموس دارند یا به گونه‌ای مستمر حرکت می‌کنند؟

توماس کوهن معتقد بود که علوم در جریان پروژه‌ها و فعالیتهای تحقیقاتی خود به طور معمول در چارچوب نظریات پارادایمی حرکت می‌کنند؛ این نظریات، پیش‌فرضهایی ارائه می‌دهند که براساس آنها می‌توان تصمیم گرفت که درباره چه چیزی و چگونه باید تحقیق نمود، و همینطور اعتبار نتایج حاصله از تحقیق را نیز مشخص می‌سازند. پارادایم‌ها در جریان «انقلاب علمی» جایگزین شده‌اند، نه به این دلیل که به لحاظ عینی موارد بهتری پیدا شده‌اند، بلکه به این خاطر که موارد قدیمی به لحاظ ذهنی، دیگر چندان مناسب نیستند. وجود پارادایم‌های مورد اجماع، علوم را از غیرعلوم متمایز ساخت. عقلانیت علم در مقایسه با پارادایم نسبی بشمار می‌رود، و لذا به لحاظ تاریخی نیز بیشتر جنبه خاص دارد تا عام. به اعتقاد وی شکل‌گیری و تحول پارادایم‌ها همان اندازه ملهم از تأثیرات اجتماعی و روان‌شناختی است که تحت تأثیر ارزشها و هنجارهای شناختی (cognitive) قرار دارد.^{۸۴}

۸۴ یکی از عمده‌ترین و احتمالاً تأثیرگذارترین آثاری که تاکنون در زمینه فلسفه علم به رشته تحریر درآمده

پاسخ عقلگرایانه و واقعگرایانه کارل پوپر به کوهن در دفاع از این ایده بود که علم پژوهشی است عقلانی و مدام در حال بسط، که هدف آن انجام کشفیات واقعی از طریق فرایند آزمون و خطای^{۸۵} استدلالهای مبتنی بر روش فرضی-قیاسی افرضیه و استنتاج^{۸۶} و آزمایشهای عینی تجربی است. میزان علمی بودن هر نظریه را باید بر اساس ابطال پذیری^{۸۷} آن سنجید، و ابطال پذیری هر نظریه نیز به نوبه خود از روی میزان قدرت تجربی آن سنجیده می شود. نظریه‌ها را کم و بیش می توان تأیید کرد و از این طریق امکان پیشرفت را فراهم نمود، لیکن هرگز نمی توان صدق مطلق آنها را اثبات نمود. لیکن به اعتقاد وی آرمان کشف صادقانه همانند سامان دهنده‌ای نیرومند برای کاربری [practice] عمل می کند. جهتگیری ارزشی علم را باید در هدف حقیقت جویی [truth-seeking] یا هدف احراز صدق قضایا دید، هدفی که در نهایت هیچگاه بدان دست نمی یابد.^{۸۸}

ایمره لاکاتوش [Imre Lakatos] بر اساس پاره‌ای از آراء پوپر مفهوم برنامه پژوهشی را در توصیف رابطه بین نظریات موجود در یک علم ارائه نمود. برنامه پژوهشی ابتدا

→ است، اثر معروف و مهم کوهن «ساختار انقلابهای علمی» است که در حال حاضر در زمره آثار کلاسیک درآمده است. البته کوهن در آثار اخیرتر خود تا حدودی در نقطه نظرات و دیدگاههای خود جرح و تعدیلهایی به عمل آورده است. این اثر به فارسی نیز ترجمه شده است: تامس س. کوهن، ساختار انقلابهای علمی، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۹.

85. trial and error

86. hypothetico - deductive reasoning

87. falsification, falsifiability. کارل ریموند پوپر در کتاب «منطق اکتشاف علمی» (۱۹۳۴) در خصوص

اصل ابطال پذیری می گوید: نظریه علمی را فقط به طور موقت می توان پذیرفت و موافقت کامل با آن یا تأیید و اثبات کامل و قطعی آن امکانپذیر نیست. حتی خود این نکته نیز نمی تواند به «تصدیق» یا «اثبات» از نوع مورد قبول بیکن و میل بستگی داشته باشد. مطابق منطق استقرایی آنان، دانشمند باید مشاهدات جزئی را گردآوری و دسته بندی کند و سپس نظمهایی را که نشاندهنده یا مؤید این مشاهدات هستند تعمیم دهد.

پوپر البته در رد این نظر معتقد است که هر تعداد (ولو هر چقدر هم بشمار) از موارد «الف» که «ب» باشند، به هیچوجه ثابت نمی کند که پس همه «الف»ها «ب» هستند. بیکن اضافه می کند که اینگونه احکام کلی گرچه اثبات ناپذیرند، ولی در اصل رد کردنی یا قابل ابطال باقی ماندند. بنابراین هر نظریه تا زمانی اعتبار دارد که رد نشده باشد، و تکذیب یا ابطال است که موضوع مناسب فرایندهای مشاهده‌تی تجربی علم است، نه تصدیق یا اثبات.

بدین ترتیب پیشرفت علمی تنها از راه آزمون و ابطال مفروضاتی که بعداً جای خود را به مفروضات تازه‌ای می دهند، و آنها نیز به نوبه خود در معرض آزمون و ابطال قرار می گیرند قابل حصول است، نمی توان صدق نظریه‌ای را به طور قطعی و نهایی اثبات کرد فقط می توان آن را ابطال کرد، وانگهی مفروضات تا وقتی اعتبار دارند که بتوان آزمایشی را که منجر به ابطالشان خواهد شد، به تصور درآورد.

م. نیز ر. ک: کارل ر. پوپر، منطق اکتشاف علمی، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش، ۱۳۷۰.

۸۸ به ویژه نگاه کنید به کتاب «حدسها و ابطالها» از کارل پوپر، این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است: احمد آرام. تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۸.

مجموعه‌ای است مرکب از قواعد روش‌شناسی، شناخت پیش‌زمینه‌ای، و قواعد اساسی که هیچکدام تابع آزمون تجربی نیستند؛ آنگاه شامل یک سری فرضیات و الگوهایی است که براساس دانش پیش‌زمینه‌ای ترسیم می‌شوند و تداوم آنها نیز در گرو تأیید تجربی آنهاست. روند افزایش میزان تأیید نظریات متعدد نشان می‌دهد که برنامه مذکور، برنامه‌ای مستمر و رو به پیش است.^{۸۹} پوپر و لاکاتوش هر دو، همانند امپریسیستهای منطقی، به جدایی محض بین وجوه درونی (یعنی ابعاد منطقی) و بیرونی (یعنی ابعاد جامعه‌شناختی) فعالیت علمی قایل بودند. در حالی که به‌زعم برخی از منتقدین جامعه‌شناسی ساختارگرا و پراگماتیستی چون میشل فوکو، پی‌یر بوردو، پل فایرابند، ریچارد رورتی، بری بارنز [Barry Barnes]، و دیوید بلور [David Bloor]^{۹۰} که همگی ایده علم به مثابه جریانی عینی و پیوسته در حال پیشرفت را به زیر سؤال برده‌اند، چنین نیست.

میشل فوکو این نظر را قبول نداشت که در معرفت‌شناسی و شناخت نیز می‌توان به موارد پیشرفت برخوردار، لذا تلاش نمود تا تحلیلی دیرین‌شناختی [archaeological] درباره نظامهای فکری و فرهنگی سازنده جهان - «صورت‌بندیهای گفتمانی» - که هر کدام نسبت به دیگری شکلی ناپیوسته و نامستمر دارد، ارائه نماید. هر صورت‌بندی گفتمانی دارای مجموعه قواعد، مفاهیم، گزاره‌ها و قضایای نافذ و معتبر خاص خود است که امکان ارائه توصیفات بیشتر درباره موضوعات، اهداف، مفاهیم، و کشفیات را میسر می‌سازند. ساختار پیچیده هر صورت‌بندی باید مورد بررسی و تحلیل قرار بگیرد، البته نه از دیدگاهی فراگفتمانی. تلاش برای نگارش تاریخ کلی و همه‌جانبه گفتمان‌ها را می‌توان به نفع نگارش یا تدوین تبارشناسی مفاهیم و تحلیل ساختارهای قدرت درون آنها، کنار گذاشت.^{۹۱}

۸۹. برخی از آثار مهم لاکاتوش در این زمینه عبارتند از:

I. Lakatos, "Falsification & the Methodology of Scientific Programmes" in I. Lakatos & A. Musgrave (eds), "Criticism and the Growth of Knowledge", (CUP, 1970).

_____, "History of Science and Its Rational Reconstructions" in R.C. Buck & R.S. Cohen (eds) PSA 1970, (Dordrecht: Reidel 1971).

_____. "The Problem of Appraising Scientific Theories: Three Approaches", in I. Lakatos, "Science and Philosophy", (Cambridge: CUP, 1978).

۹۰. به برخی از آثار این نویسندگان در پانوشته‌های گذشته اشاره کردیم.

۹۱. به ویژه نگاه کنید به:

- M. Foucault, "The Archaeology of Knowledge" tr. A.M. Sheridan-Smith, (London: Tavistock, 1972).

پی‌یر بوردو در تحلیل علم آن را مجموعه‌ای مرکب از یک سری حوزه‌های فعالیت می‌داند، که هر حوزه ارشته‌ای علائق خاص خود را دارد که تا حدودی علائق اجتماعی-سیاسی است و تا حدودی علائق فکری و اندیشگی. حوزه علمی، فضا یا عرصه‌ای است عینی که در آن نیروهای مخالف و معارض در تلاش برای کسب دستاوردهای علمی به فعالیت و رقابت می‌پردازند. نه تحلیل صرف معرفت‌شناختی و منطقی از علم و نه تحلیل شرایط اجتماعی کاربست و شناخت هیچکدام به تنهایی قادر به درک و دریافت محتوا، مضمون و قدرت یک حوزه نیستند. این، حوزه است که نوع وظایف و فعالیت پژوهشگر، انتخاب موضوعات، سرفصلها و عناوین، روشهای تحقیق و غیره را تعیین می‌کند. به‌زعم بوردو، هدف دانشمند اخذ تأیید از همتایان رقیب است. ولی دانشمند در تعقیب این هدف اجتماعی همچنین می‌تواند موجبات ارتقاء و پیشرفت خود علم را نیز فراهم سازد.^{۹۲} به اعتقاد وی بین تعیین‌های درونی و بیرونی پیشرفت علم رابطه‌ای دوطرفه وجود دارد که خود به واسطه رابطه میان حوزه علمی و چیزی که وی آن را «ملکه» [habitus] می‌نامد، میسر شده است. «ملکه» در واقع اُس و اساس یا اسطقیس شکلی از شناخت ذهنی، ضمنی، و عملی است که ناخودآگاه بوده و نیازی به آگاهی و اشعار قبلی ندارد، گرچه بر ضرورت عینی غلبه می‌کند و آن را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، از این رو زمینه‌های شایستگی و اهلیت اجتماعی را فراهم می‌سازد. «حوزه به عنوان عرصه‌ای ساختمانند، تمایل به ساختاری کردن «ملکه» دارد، در حالی که «ملکه» بر آن است تا درک و دریافت از حوزه را ساختاری سازد.»^{۹۳} مطابق با تحلیل بوردو با در نظر گرفتن «پیچیدگی هستی‌شناختی» این دو [حوزه و ملکه]، می‌توان بر قطب‌بندی دوگانة ذهنی/عینی در تبیین فائق آمد.

همانطور که از تمام این بحثها پیداست، سؤالات بنیادینی راجع به عقلانیت، جذابیت، قدرت، و اعتبار فعالیتها و نهادهای علمی و دستاوردهای آنها وجود دارد. وانگهی حول این نظر که برخلاف عقیده کوهن، گفتمان‌های غیرعلمی نیز از جهت دارا بودن پارادایم یا قرار گرفتن در چارچوب پارادایم‌ها، درست همانند علوم هستند، اجماع گسترده‌ای وجود دارد. به این ترتیب مسئله عبارت است از تمیز پارادایم‌ها یا چارچوبهای علمی از پارادایم‌ها یا چارچوبهای غیرعلمی. تقسیم‌بندی عظیم (اگر عظیم باشد) بین روش شناخت ماقبل مدرن و ماقبل علمی^{۹۴} و روش شناخت علمی مدرن^{۹۵}

92. P. Bourdieu, "The Specificity of the Scientific Field and the Social Conditions of the Progress of Reason", *Social Science Information*, 14, 1975.

93. P. Bourdieu, "Vive la Crise! For Heterodoxy in Social Science", *Theory and Society*, 17, no 5, 1988-89.

94. pre-modern & pre-scientific mode of cognition.

عمدتاً از سوی مردم‌شناسانی چون لوی-استروس، بوردو، هورتون و گلنر کشف شده است،^{۹۶} که به مراتب بیش از فلاسفه غیرتاریخی، از صلاحیت و اعتبار لازم برای حرف زدن دربارهٔ چارچوبهای دانش برخوردار هستند. البته نکتهٔ مورد اتفاق این است که پژوهشهای اجتماعی مدرن قادر به ارائه یا ایجاد پارادایم‌های مورد اجماع نبوده‌اند، گو اینکه در این خصوص تلاشهای بسیار زیادی از سوی متفکران از زمان کنت به این طرف صورت گرفته است. آیا دلیل این امر سرسختی و پیچیدگی موضوع مورد مطالعه بوده‌ها و ترتیبات اجتماعی متغیر آنان است، یا فقدان چیزی در شیوهٔ استدلال علمی؟ شاید هر دو. آیا استدلال علمی عاجز از درک موضوع مورد مطالعه‌ای است که از نظر انسانی، تاریخی به‌شمار می‌رود؟ البته بسیاری از رشته‌های علوم طبیعی نیز با نظامهای تاریخی سر و کار دارند. به نظر می‌رسد که معضل، یک معضل روش‌شناختی است. تلاش به منظور ایجاد چارچوبی علمی برای تحلیل اجتماعی، معمولاً در سطح منطق صورت گرفته است، تا در سطوح اجتماعی-مردم‌شناختی و عملی. آنچه که یک گفتمان علمی را علمی می‌سازد، منطق آن نیست بلکه ترکیب و درآمیختن عقلانیت (ساختار استدلال) و جهتگیری آن به جهان با کاربرد عملی آن است. در خلال بحثها و استدلالهای اخیر شاپی‌یر از جمله در برداشت وی از «قلمرو علمی»، شیوهٔ مهم ولی نه‌چندان کاملی برای برخورد با سؤالات مذکور دربارهٔ تبیین علمی ارائه شده است. استدلالهای وی به ویژه دربارهٔ «قلمرو»، کمک مهم و مؤثری است در تلاش برای ارتقاء و پیشرفت رویکردهای موجود به تاریخ اجتماعی ساختاری.^{۹۷}

استدلال اساسی شاپی‌یر، همانند بوردو، این است که هیچگونه معیار فرامعرفت‌شناختی یا فرامنطقی برای قضاوت راجع به تبیین‌های خوب و بد (یا حتی دربارهٔ اینکه چه چیزی را می‌توان تبیین به حساب آورد) که مستقل از معیارهای جاقفاده و مورد استفادهٔ علوم طبیعی پیشرفته باشند، وجود ندارد. اگر می‌خواهیم اصول و مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تبیین علمی را درک نماییم، باید به مطالعه دقیق در خصوص تاریخ و کاربردهای فعلی خود علم بپردازیم. مطابق با برخی استانداردهای نامربوط هیچگونه دیدگاه ماهیت‌گرای کانتی یا تجربه‌گرای منطقی یا هر نوع دیگر که قادر به تفسیر و تبیین علم مستقل از علم باشد، وجود ندارد. از دید شاپی‌یر، این نوع استانداردها قادر به درک استدلال واقعی مورد استفادهٔ علوم نیستند. از این رو ماهیت

95. modern scientific mode of cognition.

96. see C. Levi-Strauss, "The Savage Mind" (London: Weidenfeld, 1966).

P. Bourdieu, "Outline of a Theory of Practice", (CUP, 1977).

۹۷. رجوع کنید به آثار شاپی‌یر در بانوشتهای گذشته.

تحقیق علمی و جایگاه و شأن تبیین‌های علمی را باید در مسایل تجربی جست و جو کرد و علوم نیز با همدیگر تفاوت دارند. معذک پژوهش تجربی در تاریخ و ساختارگفتمان‌ها نشان داده است که علوم پیشرفته ویژگیهای ممیزه خاصی دارند که آنها را از دیگر اشکال تحقیق متمایز می‌سازند، زیرا، به‌زعم شاپی‌یر علوم در قرن بیستم دو اصل بنیادین را پذیرفته‌اند: «اصل نفی پیش‌بینی طبیعت»، و «اصل درونی ساختن علمی». دانشمندان در جستجو و کسب دانشی هستند که نتوان آن را از قبل پیش‌بینی کرد. آنان از طریق فرایند ساختن براساس آراء و عقاید یا دانش موجود که از هرگونه دلیلی برای شبهه و تردید به دور هستند، این مهم را انجام می‌دهند، به طوری که تمام آراء و عقاید مربوط به علم به صورت بخشی از خود علم درمی‌آیند و به مثابه مفروضات بیرونی مسلم و غیرقابل تردید به حساب نمی‌آیند.

از نظر شاپی‌یر، عقلانیت ویژگی محوری علم به‌شمار می‌رود: «هر ادعا برای آنکه، به عنوان استدلال به حساب آید باید به موضوع اصلی مورد مطالعه یا مناقشه ربط داشته باشد. از این رو ترسیم دقیق موضوع اصلی مورد مطالعه و مجموعه‌ای از دیگر ادعاهای مربوط به آن موضوع، خود موجب تکامل یک علم براساس استدلال می‌شود.»^{۹۸} وی این دو ویژگی - موضوع اصلی دقیق ترسیم شده و مجموعه‌ای از دیگر ادعاها - را به ترتیب «قلمرو» و «اطلاعات پیش‌زمینه‌ای» می‌نامد. به عقیده وی تکوین این ویژگیها موجب تکامل عقلانیت علم می‌گردد:

بنابراین روند تکامل علم عبارت است از کشف تدریجی جدیدیت، صراحت، و سازمان روابط مناسب، و به تبع آن جدایی و تفکیک تدریجی اهداف تحقیقات آن و چیزهایی که مستقیماً به آن تحقیقات مربوطند از چیزهایی که ربطی به آن ندارند. یعنی مرزبندی تدریجی بین علمی و غیرعلمی. در واقع، به میرانی که یک حوزه فعالیت انسانی بیانگر نوع جریانات و روند تکاملی باشد که شرح دادم، به همان نسبت آن حوزه به لحاظ پارادایمی حوزه‌ای علمی به‌شمار می‌رود. به عبارت دیگر این همان چیزی است که توافق کردیم آن را «علمی» بنامیم. در جریان تکامل مزبور، هدف علم آن است که به لحاظ تشکیلات، توصیفات و برخورد با موضوع اصلی مورد مطالعه خود تا حد ممکن مستقل و خودکفا گردد: یعنی بتواند قلمرو تحقیقات و بررسیهای خود و اطلاعات پیش‌زمینه‌ای مربوط به آن را مشخص سازد، مشکلات و معضلات خود را تدوین و فرموله سازد، روشهایی برای برخورد با این معضلات نشان دهد، یک سری راه‌حلهای ممکن برای آنها ارائه کند، و معیارهایی به دست دهد که براساس آنها بتوان راه‌حل مورد قبول را مشخص ساخت؛ همه این

98. D. Shapere, "Reason and The Search for Knowledge" (Dordrecht: Reidel, 1984), P. xxii.

موارد منحصرأ در چارچوب قلمرو مورد بررسی و دیگر آراء و عقاید موفق و غیرقابل تردیدی صورت می‌گیرند که مناسبت و ارتباطشان با قلمرو مذکور قطعی است؛ به عبارت دیگر خودکفا ساختن کامل استدلال‌های آن از تمامی جهات.^{۹۹}

شاپی‌یر تأکید دارد که نظریه «استدلال» مورد استفاده وی، کاملاً مستقل از ماهیت خاص استدلال است. عقلانیت علمی - استدلالی که علم براساس آن عقاید خود را عقایدی صحیح، مناسب و منطقی قلمداد می‌کند - طی فرایند پیچیده مشاهده طبیعت ظهور یافته است. لیکن ماهیت و معنی مشاهده، پدیده‌ای همچون ثبت منفعلانه داده‌های حسی نیست. مشاهدات همواره در بستر وضع دانش موجود درباره یک قلمرو تفسیر می‌شوند.^{۱۰۰}

بنابراین علم طی فرایند کنش متقابل بده - و - بستان بین روشهایی که در چارچوب آنها با طبیعت برخورد می‌کند، و آنچه که درباره طبیعت فرا می‌گیرد یا حداقل با توجه به بهترین استدلال موجود مدعی دانستن است، سیر تکامل خود را طی می‌کند. این فرایند تکاملی تعاملی، همانطور که دیدیم، شامل مواردی چون موضوع اصلی مورد مطالعه، ساختار معضل، معیارها و موازین، و اهداف علم نیز است: در تمام این موارد علم در معرض تغییر و تحول قرار دارد، و آموخته است که این تغییر و تحولات را، هر جا که ممکن باشد، در سایه استدلال صورت دهد - استدلالی که برای ما شامل مشاهدات درباره طبیعت است... لذا نظریه سستی اصالت معنی یا مفهوم‌گرایی [conceptualism] تا حدودی درست بود: ما مفاهیم و برداشتها را صرفاً از طریق ادراک و تأمل در طبیعت به دست نمی‌آوریم. بلکه با فراگرفتن از طریق مشاهده براساس بهترین استدلال موجود به تدریج مفاهیمی را می‌سازیم که قضیه یا نمونه مورد نظر ما را، منعکس می‌سازند؛ آنگاه درصدد برمی‌آییم تا چیزهای بیشتری درباره طبیعت بیاموزیم. و شاید به تجدیدنظر در مفاهیمی که ساخته‌ایم، برسیم. از این رو دید حاضر را شاید بتوان «مفهوم‌گرایی قائم به خود»^{۱۰۱} نامید.^{۱۰۲}

معضل اصلی استدلال شاپی‌یر این است که گرچه وی قصد دارد از هر گونه استفاده از موازین مشخص و غیرقابل تغییر فراعلمی درباره آنچه که کاربست علمی و مشروعیت نتایج را می‌سازد، پرهیز نماید، لیکن استدلال وی در معرض خطر افتادن به دام نسبی‌گرایی و شک‌گرایی قرار دارد، چیزی که وی همواره از آن پرهیز دارد. اگر «اصل

99. Ibid., pp. xxii - xxiii

100. Ibid., P xxviii.

101. bootstrap conceptualism.

102. Ibid., p. xxxiii.

درونی‌سازی» به حد افراط کشانده شود، می‌توان آن را موضعی بسیار شبیه به مواضع فوکو و فیرابند و پراگماتیستها دانست. از نظر این دسته از متفکران آنچه که «دلیل» باور به عقیده‌ای درباره طبیعت می‌شود این نیست که دلیل مذکور به نوعی، ولو پیچیده، منطبق با واقعیت طبیعت است، بلکه این است که دلیل مذکور با مفاهیم و اعتقادات آزمون شده چارچوب یا گفتمان ملازمه و پیوستگی دارد.

اگر می‌خواهیم از درافتادن به دام نسبیت‌گرایی و شک‌گرایی پرهیز کنیم، وجود صورتهای معقولی از واقعگرایی و صدق انطباق ضروری به نظر می‌رسد. بنابراین مهمترین نکته‌ای که باید از رویکرد شایبی بر استخراج کنیم مفهوم «قلمرو» است، زیرا به کمک آن راهی برای آستی دادن عقلانیت علم با واقعگرایی در اختیار خواهیم داشت. به عقیده وی در فرایند بنای یک علم:

نمونه‌هایی از اطلاعات به صورت پیکره‌ای از اطلاعات با همدیگر مجتمع می‌شوند که با شاخصهای زیر همراهند:

۱. این اجتماع مبتنی بر رابطه میان نمونه‌های مذکور است.
۲. پیکره مذکور دارای معضل خاصی است.
۳. این معضل، معضل مهمی است.
۴. علم «مهای» حل این معضل است.^{۱۰۳}

اجتماع میان نمونه‌های مذکور از زمینه و بستر مناسبی در «قلمروها» برخوردار است، به طوری که موضوع اصلی مورد مطالعه عمدتاً بر حسب نظریات ترکیبی و تکاملی وابسته به آن، متحد و واحد می‌نمایند. معضلات ترکیبی مستلزم نظریه‌ها و تبیین‌هایی درباره اجزاء سازنده هویت‌های فردی یا عناصر سازنده قلمرو قوانین حاکم بر رفتار و کش متقابل آنهاست، و معضلات تکاملی نیز مستلزم نظریه‌ها و تبیین‌هایی درباره روند تکامل هویتها یا عناصر هستند.^{۱۰۴}

فرایند ایجاد قلمرو متکی به فرایندهای دوگانه استدلال نظری در حوزه‌ها و رشته‌های علمی، و کشف تدریجی چیزی است که شایبی بر آن را «روابط تناسبی»^{۱۰۵} میان اهداف و توانمندیهای دنیای طبیعی می‌نامد. به اعتقاد من این «روابط تناسبی» را باید به مثابه روابط علی ساختاری تلقی نمود که به طور طبیعی ترسیم شده‌اند. لذا فرایند ایجاد و تکامل قلمرو نهایتاً متکی به راههایی است که طی آن کشف می‌شود که جهان دارای

103. Shapere, "Scientific Theories and Their Domains", in F. Suppe (ed.), *The Structure of Scientific Revolutions*, (Urbana: University of Illinois Press, 1977) p. 525.

104. Ibid., p. 534

105. relevance-relations

ساختار طبیعی است، و کشفیات نیز به روش‌شناسی‌ها و نظریه‌های در خور و مناسب متکی هستند. به لحاظ تاریخی، تناسب را تنها می‌توان با عطف به ماسبق [ex-post-facto] کردن یا با توجه به گذشته تاریخی تعیین نمود، لذا روش‌شناسی‌ها و نظریه‌ها جریاناتی مشروط و احتمالی هستند. روش‌شناسی هر قلمرو به موضوع اصلی مورد مطالعه آن قلمرو بستگی دارد، زیرا باید برای انجام کشفیات ترکیبی و تکاملی در سطح موضوع اصلی خاص مناسب باشد. ولی البته طبیعت در قالب اشکالی بسیار ساده و همه فهم ارائه نشده است. شاپی‌یر در کشاندن توجهات به عدم کارآیی و ناتوانی فهم متعارف کاملاً بر صواب است، و ما باید از این هم فراتر برویم، زیرا طبیعت با توجه به پیچیدگی خود، نشان داده است که جریانی کاملاً ضد شهودی است. بنابراین مکاتب روش‌شناسی، به دنبال انجام کشفیات هرچه بیشتر درباره پیچیدگیهای طبیعت سر برمی‌آورند، و «موضوع اصلی» نیز در پی پالایش، ارزیابی مجدد، و بازسازی روش‌شناسی پیدا می‌شود. هیچ اصل بیرونی وجود ندارد که به کمک آن روش‌شناسی‌ها مورد ارزیابی قرار بگیرند یا تغییر و تحول پیدا کنند. به نظر نمی‌رسد انقلابهایی که طی آن روش‌شناسی قدیمی و اشکال قدیمی درک موضوع اصلی کنار گذاشته شده‌اند، مجدداً رخ دهند، لیکن همزمان با انجام تحقیقات بیشتر درباره پیچیدگیهای طبیعت، تعامل دائمی بین روش‌شناسی و موضوع اصلی نیز به وضع ترتیبات تازه و بازسازی‌هایی در درون «قلمرو» می‌انجامد. مراحل افزایشی پیشرفت درازمدت در علوم را می‌توان همراه با تحول گهگاهی در جهتگیری و وحدت قلمروهای مستقل مشاهده نمود. درک و شناخت جدید در علم را می‌توان با درک و شناخت قدیمی‌تر درهم آمیخت و بازگو نمود، به طوری که به تبع آن بتوان نظریه‌ها و تبیین‌های معاصر را دارای پیوندی ذاتی و واقعی با نظریه‌ها و تبیین‌های قدیمی‌تر دانست.^{۱۰۶}

در خاتمه این بخش از مقاله باید به این نکته پرداخت که اگر تاریخنگاری اجتماعی ساختاری بر آن است که «قلمرو» مستقل و مجزایی برای پژوهش و تحقیق ارائه دهد، این کار از طریق تعامل (کنش متقابل) میان ماهیت یا سرشت نسبتاً یگانه موضوع اصلی مورد مطالعه آن با روش‌شناسی مورد استفاده آن امکانپذیر است. برای آنکه بتوان گفت قلمروی وجود دارد، باید به گردآوری و تدوین پیکره‌ای از اطلاعات مشترک درباره ترکیب و تکامل مجموعه‌ای از هویتها پرداخت، به طوری که هویتها مذکور از رابطه‌های تناسبی واقعگرایانه برخوردار گردند. در بدو امر ایجاد رابطه‌های تناسبی،

۱۰۶. برای اطلاع از مواضع دفاعی درباره ایده پیشرفت علمی به مثابه پالایش و تسویه تدریجی نظریات و روش‌شناسی‌ها نک:

H. Putnam. "Mind, Language, and Reality". (Cambridge: CUP, 1975), chs. 1-13.

مسئله مشاهده صرف نیست، بلکه فرایند پیچیده استدلال استعاری و تمثیلی محسوب می‌شود.^{۱۰۷} لذا قلمرو مذکور برای آنکه بتواند قابل توصیف بوده و حد و مرز آن قابل شناسایی باشد، باید دارای موضوع اصلی قابل توصیفی باشد که بتواند به صورت موضوع یا هدف نوع خاصی از تحقیق قرار بگیرد. در اینجا «قابل توصیف» به معنای آن است که «می‌توان آن را به گونه‌ای عقلانی از کلیتی که بخشی از آن است، انتزاع نمود». انتزاع عقلانی، انتزاعی است که دارای مبانی مکشوف و مفروضی در واقعیت است؛ لذا می‌توان تعریفی عینی و ملموس از آن به دست داد - به عبارت دیگر، برای قبول این نظر که انتزاع ساختارهای اجتماعی، بر ویژگیها یا شاخصهای واقعیت عینی استوار است، دلایل خوب و مناسبی وجود دارد، که می‌تواند مقبول دانشمندان علوم اجتماعی قرار بگیرد. اگر ساختارهای اجتماعی دارای شکلی از وجود باشند که نسبتاً مستقل محسوب شود (یا حداقل واقعیت آنها را بتوان به عنوان جریانی نسبتاً مستقل مورد مطالعه قرار داد، یعنی، بدون انتزاع ساختارها از کلیت اجتماعی) در آن صورت می‌توان آنها را انتزاع نمود و به عنوان قلمرو تحقیق مستقل مورد مطالعه و بررسی قرار داد. تمام قلمروهای تحقیق بر چنین تجربیاتی مبتنی هستند، زیرا کلیت تمام آنچه که در جهان وجود دارد هم کلیتی است که به گونه‌ای بنیادین و نظام‌مند یکپارچه و کامل است و هم به طور طبیعی به دو دسته زیرسیستم‌ها و زیرساختارها تقسیم می‌شود. کشفیات ناشی از این تقسیم‌بندیهای کم و بیش طبیعی سبب ایجاد و تسریع روند تکامل قلمروهای مستقل تحقیق شده‌اند. البته تاریخ عقاید و اندیشه‌های بشر نشان می‌دهد که پاره‌ای از تجربیاتی که قلمروها یا قلمروهای پیشین بر آنها متکی بوده‌اند، به گونه‌ای نادرست فهم شده‌اند، یا به طور دقیق‌تر با پژوهش و نظریه‌پردازی هرچه بیشتر می‌توان برخی از قلمروهای پیشین معین را در قلمروهای دیگر ادغام نمود. همانطور که پیشتر خاطرنشان کردم، این یکی از ویژگیهای محوری تاریخ علوم محسوب می‌شود: تمایل به کاستن تعداد قلمروها با یگانه ساختن آنها به کمک مفاهیم و نظریات عام و فراگیری که در سطحی عمیق‌تر و گسترده‌تر عمل می‌کنند. به اعتقاد من حال می‌توان دریافت که درباره قلمرو مفروض علم تاریخ و اقتصاد تا حدودی استنباط غلط یا لااقل ضعیف وجود دارد، و برای رفع آن باید تاریخ و اقتصاد را در چارچوب پژوهش ساختاری-اجتماعی مورد مطالعه و بررسی قرار داد. این نظری است که امروزه اکثر مورخان و اقتصاددانان نیز به آن اعتقاد پیدا کرده‌اند.

۱۰۷. نگاه کنید به:

C. Lloyd, "Explanation in Social History", (Oxford: Blackwell, 1986). ch. 7.



پښتونستان ښوونځي
پښتونستان ښوونځي